شرح جواهر الاسلام

فی الفقه الحنفی

بالفارسیة [illegible]

تألیف: [illegible]

کاتب: [illegible]

[illegible] ۱۳۲۳



شرح جواهر الاسلام
في الفقه حنفي



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام
علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین بدان وفقک الله
بالعلم والعمل که بعضی از ابیات جواهر الاسلام را که حضرت
مولانا الاعظم الاکرم مولانا نظام الدین الشهید الهروی
که در خیابان هرات مدفونند رحمة الله علیه نظم کرده
اند پیش این فقیر حقیر خلیل سید محمود زیارتگاهی خوانده
بودند فی الجمله بعضی از ابیات را که احتیاج بشرح بود
بایشان شرح کرده شده بود التماس کرده اند که بعضی
از تحقیقات از خاطر پوشیده نشود رجوع بآن کرده شود شود که
و در نسخت بنا برین کلمه چند بر بیاض برده شد تا هر
فقیر را که مشکل شود رجوع بآن بکنند اگر معذور
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا میکنم بحمد خدا معطی
نعم [illegible] پادشاه که بحمد او درخور است و در زبان عقل
فهم از کجا [illegible] جهان چون زبانها رو بحمد خدا عاجز
آمده اند [illegible] که همه خلق شکر او گویند قاصر از
شکر حضرت او [illegible] حمد خدای عز و جل صلوة محمد
آل محمد که بود [illegible] بر جمیع انبیا او طاق

صلوة

صلوة خدا افزون از حساب بروی آل جمله اصحاب رحمت حق
نثار گوینده مغفرت نصیب جوینده بود تقدیر حضرت
بیچون کردگار بلطف [illegible] عنوان که کند بنده زیش دین
خطیب نسخه در علوم دین ترتیب بس بتوفیق حضرت دانا
نظم خوش کرد این مسائل را مذهب بوحنیفه یاران گفت
با دوستان بشرح بیان کردن نامش جواهر الاسلام کرد
عنوان او ز کلام یعنی مراد از کلام میتواند کلام الله باشد
آیات که دلالت بر ایمان دارد و میتواند که مراد از
کلام علم کلام بود یا مراد از برادر اهل تمیز شرط ایمان
رکوع حکمتش نیز فرض ایمان مؤمن بر اکفت تا ببود که
[illegible] آن فرضیکه هست در ایمان بخدا و [illegible]
با صفات ثبوتیه سلبیه نظم کرد [illegible] ذکر ایمان
کرد با توحید بود [illegible] فضل رب مجید و صف [illegible]
بیان کرد او فرض [illegible] اعیان کرد او [illegible]
مسلمانان فرض اسلام [illegible] شرح کنم [illegible]
نفاق کرد از [illegible] استحقاق شد [illegible]
از فقها [illegible]
اولو الالباب یعنی این مسائل را که نظم کرده [illegible]
بهمت اصحاب یعنی یاران [illegible]

الوالالبا بند یعنی صاحب عقلها اند و اینکه گفت در تاج
الالباب ور دیده شده است در بیان شناختن حق تعالی
و ایمان آوردن بدو و اولین فرض عاقلان شناختن
حق شناسی بعد از آن ایمان یعنی اول چیزیکه بر بنده
عاقل بالغ فرض میشود شناختن خدا است عز وجل
ظاهرا ناظم بالغ را از جهت نظم ذکر نکرده باشد چونکه
عقل و بلوغ هر دو شرط است و شرط وجوب ایمان عقل
و بلوغ است بعد از شناختن خدا تعالی ایمان فرض میشود
بدان نوع که در عمده بخاری ذکر کرده است ایمان خاص که
[illegible] باشد فهم میشود بدان نوع که در نظم ذکر کرده است
[illegible] نظم حق شناسی بگو چیست [illegible] باشد او بیچگونه
[illegible] یعنی ناظم میخواهد که بیان کند که حق سبحانه و تعالی
[illegible] میباید گفت که بیچون و بی چگونه یعنی
[illegible] گفت که حق تعالی را قد چنان است و شکل چنان
[illegible] زیرا که حق تعالی از همه منزه است بخلاف آنکه حضرت
[illegible] سوال کنند جواب بشکل و هیئت
میتوان گفت زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخلوق
بود و در بعضی رسالها نیز [illegible] آورده اند که اگر سوال
کنند [illegible] چون میشناسی بگو بیچون و بیچگونه

وبه صفت

وبه صفت بهشت و دوزخ و پیغمبری و آن دو صفت
در این کتاب مذکور خواهد شد چون سوال کنند از ایمان
خویش بگو جواب از جان این جوابها که ناظم آورده است
میتوان گفت که [illegible] آنکه اقرار باشد [illegible]
باز تصدیق او بود در جنان یعنی یکی از جوابها آنست که
بگو ایمان اقرار به زبان است و باور داشتن بدل چنانچه
بفتح جیم دل را گویند و بکسر جیم بهشت را گویند اگر پرسند که بچه
چیز میگوئی و چه چیز را باور میداری جواب بگو که هر چه محمد رسول
الله صلی الله علیه وسلم از نزد خدا تعالی آورده است با آن اقرار
میکنم و آن را باور میدارم [illegible] الایمان اقرار
باللسان و تصدیق بالقلب [illegible]
السلام یا که ایمان بود [illegible] گفتن لا اله الا الله
محمد [illegible] که رسول الله [illegible] جواب دیگر [illegible]
لا اله الا الله محمد رسول الله ناظم [illegible]
[illegible] دیگر گفته است [illegible]
الله محمد رسول الله است اگر سوال کنند [illegible]
الله چگونه جواب [illegible]
میباید آورد تا ایمان [illegible]
میشود که ایمان [illegible]

که هر که ایمان آورد به یگانگی خدای تعالی و رسول علیه السلام را به رسولی
قبول کرد مجملاً به هر چه ایمان باید آورده شد زیرا که اگر یکی حق
از حقها انکار کند رسول را به رسولی اعتقاد نکرده باشد یا بگو
بیگمان هست آن تسلیم جواب دیگر از ایمان تسلیم است اگر سوال
کنند که تسلیم چون جواب ایمان میشود جواب میگوییم که از
روی معنی جواب میشود زیرا که معنی تسلیم کردن نهادن است
جمیع حکمهای خدای عز و جل هر که جمیع حکمها گردن نهاد بی همه
حکمها ایمان آورده باشد یا بود و از بی تعلیم جواب دیگر
از ایمان باور داشتن است از بی تعلیم را در تعلیم دو جواب
میتوان گفت یکی آنکه هر حقیقت که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
بیان الهی رساننده است باور دارد جواب دیگر آنکه حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم با یاران نشسته بودند که جبرئیل
علیه السلام بصورت مرد در آمد و از حضرت رسالت صلی
الله علیه و سلم سوال کرد یک سوال از ایمان بود فرمود که الا
ایمان ان تومن بالله [illegible] مومن به بی باور داشتن از بی
باور داشتن مومن به بود یا تو ایمان قبول حقها
جواب دیگر از ایمان قبول حقها است و در قبول حقها دو جواب
میتوان گفت یکی آنکه [illegible] از حقها جمیع حقها بود جواب دیگر
[illegible] قبول مومن به بود [illegible] هست اعتقاد کردن

یعنی جواب

یعنی جواب دیگر از ایمان اعتقاد کردن حقها است بانچه شرح که
گذشت نظم نوع دیگر که از همه به باشد ایمان مجمل مومن به
یعنی جواب دیگر از هفت جواب و از همه بهتر آن است که
گوییم ایمان مجمل مومن به آوردن و این جواب از همه
جوابها بهتر است بجهت آنکه آن جوابها احتیاج بشرح دارند
و این ندارد و دیگر آنکه جوابهای دیگر مجمل است و این مفصل و دیگر
مجمل بیش بعضی روا نیست [illegible] جواب دیگر در سوال زیاده
میتوان کرد یکی آنکه چنانکه لا اله الا الله محمد رسول الله جواب ایمان
میشود و چنانکه تسلیم جواب ایمان میشود اسلام نیز جواب ایمان
میشود و کلمه شهادت نیز میشود همه عبارات گوییم شود گفته
در جواب شی جود و هو و سفته یعنی هر لفظ از این هفت جواب
جواب سایل گفته شود بجواب او جود و سفته است یعنی جواب
خوب است در عبارات اختلاف اگر باشد ایمان [illegible]
یعنی اگر در لفظها که در جواب گفته شد اختلاف هست یعنی در لفظ
موافق یکدیگر نیستند لیکن در معنی موافقند [illegible]
در ایمان آنکه مخلوق نیست [illegible] جواب
ایمان را گفته اگر [illegible] سوال کنند که ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق
جواب گوییم دو را اول [illegible]
چونکه ایمان هدایت [illegible] تصدیق

یعنی ایمان مرکب از جمله فعل و صفت هدایت و توفیق غیر مخلوق
است زیرا که وصف حق تعالی است حق تعالی غیر مخلوق است و صفت
او تعالی نیز غیر مخلوق است معنی هدایت راه نمودن است و معنی توفیق
توفیق داده است یعنی میسر شدن کارها مر بنده را و دوی
آنچه فعل بنده بود که مخلوق این است بنده بود یعنی دو
آنچه که اقرار بزبان و تصدیق بقلب است فعل بنده است زیرا
که بنده اقرار میکند و باور میدارد پس فعل او باشد و بنده
مخلوق است فعل او نیز مخلوق است و میباید دانست که صفت
حق تعالی نه عین ذات حق است و نه غیر ذات است چنانکه یکی از ده
نه عین ده است و نه غیر ده است زیرا که اگر عین ده بودی
بایستی که یکی ده بودی و نه غیر ده است زیرا که خارج از ده نیست
[illegible] باید دانست که صفات به نسبت یکی دیگر نه عین یکدیگر
و نه غیر چنانکه نسبت بذات شرط ایمان یکی معلوم شد دوم
[illegible] حقیقت ایمان اول ایمان بغیب است یعنی خاص حق
[illegible] شرط ایمان شش است اول ایمان بغیب باید
[illegible] اگر عذاب خدای تعالی معاینه ببیند ایمان میآورد
[illegible] اگر ایمان آرد و آنرا ایمان
[illegible] ایمان [illegible] بغیب است و با شک [illegible]
[illegible] در کلام مجید

خبر میدهد

خبر میدهد فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا بأسنا یعنی پس نبود که نفع
رسانید کافرانرا ایمان ایشان آن هنگام که بدیدند عذاب
مارا چنانکه نقل شیخ زین الملة والدین الخوافی قدس سره
میفرماید مصنف چیز از شرط ایمان است که بدانی بدانکه
نقصان نیست اولین وقت اختیار بود نه که هنگام اضطرار
بود یعنی آن دمکه باس و رنج بود دانکه ایمان تو بندارد سود
نکه چون عذاب خدا معین شد نفع دانش هم هیچ شد و بد
توبه باس قبول است مادامیکه جان بغرغره نرسیده است
چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده است ان
الله یقبل توبة عبده ما لم یغرغر یعنی خدای تعالی توبه بنده
گناه کار را قبول میکند مادامیکه جان بغرغره نرسیده
دویم از شرط ایمان آنست که علم غیب اضافه حق تعالی
دانسته تا اگر منجمی یا رمالی یا فالنه بینی یا فالگوی چیزی
و کسی نیز او را باور دارد کافر شود نعوذ بالله [illegible]
احمد حنفی [illegible] شود که اگر کسی [illegible]
شود ایمان بیاورد و [illegible]
[illegible] سیوم [illegible]
شروط ایمان [illegible]
حق تعالی [illegible] شود [illegible]

چهارمین شرط از شرایط ایمان ترسیدن است از عذاب حق تعالی
نظم بجزین آنچه کرده است حلال و اردان را حلال در هر حال پنجم
شرط از شرایط ایمان حلال خدا را حلال اعتقاد کنند
مباح کردن تا اگر یک حلال متفق علیه را حرام اعتقاد کنند
کافر شود و در حال ششمین حرام کرده حق بدل آری
حرام اگر مطلق یعنی ششم از شرایط ایمان واجب است که
حرام را حرام اعتقاد کردن تا اگر یک حرام متفق علیه را
حلال دارد کافر شود باید دانست که حلال و حرام می باید
باتفاق مجتهدان باشد تا کافر شود چنانکه در بابی
خواهد گفت در بحث کفر در بیت یا بوده انکار بعضی
متفق الاتفاق بسوا بدان از وثوق رکن ایمان دو یا
بیشتر بعد ازان شش یقین بقول دیگر قول دیگر بگفت
مذکور است همچنین در محیط مسطور است قول بعضی که دو
ارکان او اقرار بشد آن بزبان و دومین رکن
[illegible] تصدیق باشد یعنی صد زمره تحقیق شش
ارکان که گفته اند [illegible] آن بدان جمله مؤمن را هفتم آن
شش را [illegible] بود [illegible] از مردن یعنی در ارکان
[illegible] اند که دو است و بعضی
[illegible] گفته اند [illegible] گفته اند هفت است [illegible]

خوف

خلاف بر بی حدیث است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
روایت کرده اند راوی با حدیث هر یکی را اختیار کرده اند
آن قول که دو است اقرار بزبان است و تصدیق بدل چنانکه
گذشت در جواب ایمان و آن قول که شش است ایمان آوردن
بخدا عز وجل و بفرشتگان وی و به کتب‌های وی و به پیغمبران وی
و بروز قیامت و بآنچه تقدیر نیکی و بدی همه از خدا است عز
وجل و آن قولیکه هفت است این شش که گذشت هفتم زنده
کردن بعد از میرانیدن و بآن قول که شش است گفته اند چون
زنده کردن در قیامت خواهد بود پس که ایمان بقیامت
میآرد زنده کردن در حشر قیامت خواهد بود و لیکن صریح
نیست و بقول یکه هفت است ایمان آوردن بزنده کردن صریح
است و بدانکه فرق میان شرط و رکن آنست که شرط چیزی
موقوف علیه چیزی است و خارج از وی و رکن چیزی موقوف
آن چیز است داخل در وی چون شرایط نماز مثل وضو و آب
و جای پاک و جامه پاک و پای خارج از نماز اند و [illegible] ارکان
نماز مثل قیام و قرائت و رکوع و سجود که داخل [illegible]
شرایط ایمان و ارکان ایمان [illegible]
دو با شد [illegible]
جان [illegible]

ایمن از عذاب ابد حکم است و فایده است که بر ایمان مترتب میشود
که پیش از ایمان آوردن خون وی را ریختن و مال وی را گرفتن
و غیر اینها که بیان کرده خواهد شد جایز بود و بسبب ایمان حرام
شد بدانکه حکم ایمانرا بان طریق که در عمده گفته بیان کرده
شیخ است و بان طریق که این فقیر در بعضی رسایل علما و بزرگان
دیده است نوشته است و آنچه بر عمده زیاده کرده اند آنست که
کسی که ایمان آورد با وی در بدنی باید بود و ناظم که دو گفته
است بنا بر اجمال کار کرده است و آنچه تعلق باین عالم دارد
یکی گفته است و حال لا حکم ایمانرا شش میگوییم و آن آنست که چون
بنده ایمان آورد خون او را نتوان ریخت و مال او را
نتوان گرفت و او را بنده [illegible] و او را [illegible]
[illegible] نتوان [illegible] و [illegible] نتوان کرد و آنچه تعلق
بآن عالم دارد از عذاب ابد خلاص خواهد شد [illegible]
[illegible] قید کرده شده است که کسی که با ایمان از عالم
[illegible] بیرون رود حق تعالی وی را [illegible]
[illegible] رحمت کند یا در خور گناه وی را عذاب کند
[illegible] بخشد [illegible] آنکه چون ایمان ندارند ایشانرا
[illegible]
[illegible]

دوم

دوم با خود دانستن و ناظم دو انشا ایمان گفته است و حاصل آنکه
کسی که چیزی را داند لازم نمی آید که چیزی وجود گیرد مثلا کسی میداند که
ایمان چون [illegible] آورد [illegible] ایمان وجود [illegible]
آن بود که گفته ایمان آورد و با خود دانستن مومن است شش بود
از [illegible] گویم با تو هم شش [illegible] چیزها یکی ایمان
میتوان آورد شش است این بان قول است که ارکان ایمان شش
است بدانکه مومن به پنج نام دارد یکی مومن به دوم [illegible] و ارکان
سیوم ایمان مفصل چهارم وصف ایمان پنجم شرط وجوب
ایمان هشت [illegible] ملک انبیا و [illegible]
یعنی اول چیزیکه باو ایمان میباید آورد حق سبحانه و تعالی است
ایمان [illegible] که وی از [illegible]
منزه است و [illegible] دوم [illegible]
ایمان آورد و ناظم بعد از [illegible] ذکر کرده است [illegible]
[illegible] نظم کردن باشد و [illegible] در قرآن و در حدیث [illegible]
فرشتگان [illegible] ذکر کرده شده است ایمان بفرشتگان [illegible]
میباید آورد که بدانکه فرشتگان بنده [illegible] خدای [illegible]
و روز بطاعت حق [illegible]
[illegible]
ناظم ملک را [illegible]

ایمان بالله

آورد و ملایکه که خبر ظاهر است بجمعت نظم چنین که گفته باشد سیوم
کتب است که با وی ایمان میباید آورد و ایمان بکتابها چنانکه
میباید آورد بدانکه همه کتب که حق سبحانه و تعالی به پیغمبران
علیهم السلام فرستاده است همه حق است و راست است و کلام حق
تعالی است ولیکن عمل کردن بآن کتبها منسوخ است و عمل کرد
بقرآن فریضه است بر همه کافران فرض است که ترک آن کتبها
کنند و عمل بآنها و بقرآن و بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
نیز ایمان آرند چهارم به پیغمبران ایمان میباید آورد و
به پیغمبران علیهم السلام چنان میباید آورد که ایمان آریم
که همه پیغمبران علیهم السلام بنده گان خدا اند عز و جل و جمله
را حق سبحانه و تعالی به بنده گان رسانیده اند همه راست
و هیچ یکی از سر هوا سخن نگفته اند و افضل همه انبیا
رسالت است صلی الله علیه وسلم و ورا ایمان آوردن به همه
کتابها و به همه پیغامبران میباید و درا یقین بگفته
[illegible] چنین بگویند که ایمان آوردیم به همه کتبها و همه پیغامبران
[illegible] قیامت [illegible] تقدیر شان از خدا باشد
[illegible] چهار چیز که ایمان بدان میباید
[illegible] چنان میباید آورد که
[illegible] آمدنی است و در آمدن قیامت شکی نیست

چنانکه

چنانکه حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود خبر میدهد که ان الساعة
آتیة لا ریب فیها یعنی بتحقیق که قیامت آینده است و در آمدن
قیامت هیچ شکی نیست ششم [illegible] از مومن به تقدیر نیکی همه از خدا است
و تقدیر نیکی و بدی آنست که هرچه از بنده گان در وجود
میآید فقط به خدا است عز و جل لیکن به نیکی رضا دارد و به بدیها (نیکیها)
رضا ندارد و بدین طریق ایمان میباید آورد و در قضا
و قدر بحث نمیباید کرد زیرا که عقل ما پایان نمی رسد [illegible]
سر به بدمذهبی و گمراهی میکشد چنانکه گفته اند که القدر سر
عمیق [illegible] یعنی تقدیر [illegible] است [illegible] هر کسی که
در وی [illegible] خود و گمراه شود پس احتیاط میباید کرد که
و در وی بحث نمیباید کرد [illegible] ایمان با [illegible]
[illegible] سه چیز است لازم [illegible] اول ایمان بذات او [illegible]
در یکایکی او [illegible]
حکم [illegible] صراط مستقیم یعنی در ایمان آوردن بخدا
عز و جل سه چیز فرض است اول ایمان بذات او [illegible]
[illegible]
نیست سیوم بصفتهای [illegible]
[illegible]
اگرچه حق سبحانه و تعالی منزه است از صفات [illegible]

بحث در قضا و قدر

ایمان بخدا آوردن [illegible]

همچنین مولانا جلال از تبصره میکند نقل یقین است ایمان مره
یعنی این چیز که در ایمان آورده بخدای تعالی فرض است
مولانا جلال قاینی از کتاب تبصره نقل کرده است
و ناظم الرساله مولانا جلال اخذ کرده است مؤمن به
را جو دانسته یقین این [illegible] ابدان [illegible]
یعنی مؤمن بود آنکه چند است ولیکن نداند که
چند از و غیر مخلوق است و چند مخلوق اگر مؤمن
بر اشنیده داریم که از و غیر مخلوق است و چه مخلوق
و اگر صفت داریم بر انکه اشنیده بعد از این افزون
را صریح کنیم که غیر مخلوق شود نه صفت مخلوق
حق را و نه ذات خالق اشیا است او از کاینات
یعنی نه ذات حق تعالی مخلوق است و نه صفتهای وی
و ناظم از جهت نظم صفت را مقدم داشته بر ذات
الله بر عکس سیاق بیت یکی رحمه گفت که صفت
حق تعالی مخلوق نیست و دیگر بار آن صفت حق را
که کدام صفات ایمان آورده شود بتفصیل ذکر کرد
[illegible] کدام او دیگر کان دان زان
[illegible] داریم تقدیر نیکی و بد را که
[illegible] مومن بود غیر مخلوق اند و دیگر چیزها

که مومنه

که در مؤمن به مخلوق است هر انکه غیر حق است چنانکه مذکور گشت
انچه مخلوق است از ین بس هوش دار آن را ولیکن هم بس [illegible]
انچه که مخلوق است فرشتگان و پیغمبران اند و روز شمار
یعنی روز قیامت که وعده است مخلوق خواهد شد هم
دان و رجهان از نیکی و بد هست قضای او است با حق تا ابد
او بود باقی و دیگر هفت چیز این سخن است در اعلا
از عرش و کرسی قلم با لوح دان پس بهشت و دوزخ
ارواح دان یعنی همه موجود است و موجود خواهد شد
همه فانی خواهد شد الا حق تعالی و هفت چیز که مذکور شد
در یک بیت صفتهایی که ثبوتی الهی بود هشت بگویم که تو
خواهی حیوة قدرة علم کدام است بگویم [illegible]
کان کدام است بصر با سمع تکوین ارادت [illegible]
زینهار زیادت یعنی صفتها یکی [illegible] مر حق تعالی را
و [illegible] الخلاف [illegible] ثابت [illegible]
و [illegible] که باشد و [illegible] است صفات [illegible]
حق تعالی صفات [illegible] چنانکه [illegible]
شده است و هزار یک نام [illegible]
است و [illegible]
است لیکن نه بجان [illegible]

بهر همه چیز و عالم است یعنی حق داناست لیکن بهر و کارها
و هیچ از علم او بیرون نیست و کلام حق تعالی گویاست
لیکن نه بزبان و بصیر است یعنی حق تعالی بیناست لیکن نه بچشم
و سمیع است یعنی حق تعالی شنواست لیکن نه بگوش و تکوین
معنی او خلق کردنست یعنی حق خلق کننده است و ارا
دت معنی او خواستن است یعنی حق تعالی خواست دارد
هر چه خواهد میشود صفتهای که تغیر پی بود آن ز عیب
مثل و مانند شی بر دارد یعنی صفتهای تغیر پی دوست
یکی آنست که از عیب منزه است دیگر آنکه مثل و مانند ندارد
و تغیر نیز با ناظم آورده اند که نه یکی و انباز ندارد
و شاید که ناظم بجهت نظم ذکر نکرده است با آنکه در [illegible]
[illegible] داشته باشد زیرا که شریک و انباز عیب بزرگی
است چنانکه در مجاز میگویند که غوغا بود دو پادشاه
در یک ولایت در بیان اسلام و توحید که کدام است
[illegible] بعید که از اسلام گوید و از توحید گوید که گرد
[illegible] است اسلام حکمهای خدای را بجای آوردنست توحید حق
یکی دانستن ذات یکی خدا یعنی دو نیست اگر از
[illegible] کنند که اسلام چیست و توحید چیست جواب بگوید که
اسلام [illegible] احکام حق تعالی را چنانکه گفته

و توحید اسلام

و صواب

و در جواب ایمان و معنی تسلیم و معنی توحید حق آنست که
حق تعالی را یکی گوید و یکی داند و یکی اعتقاد کند در بیان وصف
اسلام و وصف اسلام اگر کنند سوال خود یکی گو جواب او
در بیان وصف اسلام مؤمن به وارد است که داند و در
دل چون [illegible] و حکم در زبان و زبان
هر فصل [illegible] گفته است او [illegible] کرده باشد
بعلم دین نادان [illegible] همچنان گفته اند
در ترتیب [illegible] ترتیب یعنی اگر از تو سوال
کنند و صفت اسلام چیست جواب او چنین باید گفت صفت
اسلام مؤمن به است چنانکه در بحث مؤمن به گفته شده که
مؤمن به پنج نام دارد یکی وصف اسلام تمام است [illegible]
وصف اسلام پرسند [illegible] کنند که گوید که [illegible]
و یا [illegible] بهر شوهر و اعراض کرد زیرا که معلوم شد که [illegible]
[illegible] نبوده است و عقد میان کافر و مسلمان [illegible]
[illegible] اهل کتاب باشد یعنی [illegible]
دین یکی از پیغامبران باشد علیهم السلام [illegible]
را نیز [illegible] کرده [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نیست و کشته [illegible]
که کشتن [illegible] حلال [illegible]

نمیکنند اعتبار ندارد زیرا که علم دین و ایمان است چون ایشان را
نمیدانند که اصول دین است طاعتهای دیگر را اعتبار ندارد
و اگر نمیدانند که ایمان علم عبادت است چون علم عبادت را
نمیدانند که چون میباید کرد سبب عبادت و در هیچ کردد
و هیچ اعتبار نداشته باشد و اما کسی که علم دین را
نمیدانند همه طاعت او هبا باشد یعنی اعتبار نیست هیچ
نیست و رسول علیه الصلوة است در بیان فرایض اسلام
و بنا مسلمانی بر پنج باشد فرایض اسلام بشنو از فرمایش
بجد تمام فرض اول شهادتین است دوم [illegible] نماز و صوم
و دیگر فرض چهارم زکوة دادن پنجم حج کعبه رفتن و دیگر
الحقیقه درست ازین بنا باشد تا مسلمانی تو درست بود
[illegible] فرایض اسلام که مشهور به بنا مسلمانی نیست و [illegible]
[illegible] پنج است فرض اول شهادتین است
[illegible] گواهی دادن مراد ازین شهادتین کلمه شهادت
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بود
[illegible] گفته شده است که کلمه شهادت را در نظم گفتیم نه
[illegible] گفته است زیرا که کلمه شهادت و گواهی دادن
[illegible] حق [illegible] همه [illegible] بر صحت [illegible]
[illegible] نیست که [illegible] گواهی [illegible]

اسلام و التصو

که نیست

که نیست هیچ الهی که سزاوار پرستش بجز الله تعالی که یکی است
و وی را شریکی و انبازی نیست و گواهم و گواهی میدهم که
محمد رسول الله بنده او است و فرض دوم پنج وقت نماز گزاردن
است و فرض سیوم روزه ماه رمضان داشتن است
و فرض چهارم زکوة مال دادن است و فرض پنجم طواف
خانه کعبه کردن است هر که را استطاعت باشد زیرا که باشد
مسلمانی زیرا که هر که کلمه شهادت را نخواند و اقرار نکند
او مسلمان نیست و اگر کلمه شهادت گفت ولیکن نماز نمیکند
و روزه نمیدارد و زکوة نمیدهد و حج اسلام نمیکند
اگر اعتقاد وجوب اینها ندارد کافر است و اگر اعتقاد دارد
بی رغبتی در اسلام و ضعیف است و فاسق است و مردود الشهادة
است و واجب التعزیر است در بیان کفر و شرک و نفاق کفر و
شرک پرستیدن و نفاق [illegible] بقول علما [illegible]
همه حقها بود یا بحق داریم باطلها [illegible]
و از شرک و از نفاق سوال کنند بگو [illegible]
همه حقها [illegible] یا آنکه باطلها را حق [illegible]
بعض از حقوق اتفاق [illegible]
نیست که همه حقها را انکار کنند [illegible]
حق باشد [illegible]

بناء

یعنی همه مجتهدان اتفاق داشته باشند بر ...
و ... وثوق آنست که گفته شد که حق اتفاق شرط است
این قول معتمد است نه قول ضعیف و به اعتبار ... یا که حقها
را باطل اعتقاد کردن است این خود پیدا است از عبارت یعنی کفر
دیگر آنست که حقها را باطل اعتقاد کند این خود پیدا است
بنده مؤمن که حق را باطل کند لفظ کفر ... راند بر زبان
گوید که بقصد آید از وی کفر است اگر یعنی اگر کسی لفظ کفر بر زبان
راند از چند وجه بیرون نیست یا میداند که کفر است و
بقصد میگوید این کفر است یا میداند که کفر است و از جهت
... میگوید یا باختیار و رغبت میگوید این نیز کفر است
... زیرا که جهل در دیار اسلام عذر نیست
و طلب علم فریضه است قسم دیگر آنست که میداند که
این لفظ کفر است لیکن بی اختیار بر زبانش رفت ...
... دیگر داشت این لفظ بر زبانش رفت این ...
... است کفر نمیباشد بقوله ... فعل ...
... یعنی کفر بقول میباشد و بفعل
... شد بقول آنست که کفر گوید بزبان چنانکه ...
... نفس ... بشود و یا کلاه گبر بر سر نهد
... در آتش ... باشند اینها

از الفاظ کفر

کلاه گبر بر سر نهند ...

از الفاظ کفر که علما بکردن آن کفر داشته اند و علما کرده
ناظم که ایشان را از هر یکی از قول و فعل کفر نگاه دار تو با د...
اسلام و دین یا رب تو باد ایشان را از هر یکی نگاه دار تو باد ...
اقوال کفر یعنی الآن واجب آید بر جمیع مؤمنان تا بوی ...
از آن همه و زنان که باشد ... یعنی دانستن
قولها کفر و فعلها کفر واجب است بر مردان و زنان تا پرهیز
توانند کرد از کفرها قولی و فعلی زیرا که اگر علم با اینها نباشد
... میافتند پس علم میباید تا از کفر پرهیز کنند و در
کفر نیفتند تا زمانی ... باشد ...
باشد ... یکی کفر است ...
در راه دین ... یعنی ...
آوردن دو ... یکی کفر است و دیگری کفر نیست ... علی
این علما ... که گفته اند آنکه کفر است باتفاق ...
... و آنکه کفر نیست ...
... از چیزی ...
...
... زیرا که این چیزها که ذکر کرده ...
...
...

داند و دارو را سبب اند این کفر نیست و یکی دیگر از شرک خفی
بیچ را از چیزی که ضرری یا نفعی رساند دانستن است مثل چیزی را
خورد که وی را ضرر کرد یا در آفتاب بود یا به رفت وی را
رنجانده که اینها را از حق تعالی ندانسته و یا چیزها را دیگر شفا
سیری را از طعام داند و یا دفع تشنگی را از آب داند و یا
دفع سرما را از جامه داند و بعضی اینها از اسبابی است که در عالم
است و یکی دیگر از شرکها خوف ریا کردن است در عملها که کنند بعضی [illegible]
خیر یا زد تا مردم گویند که مرد صاحب خیر است یا آنکه روزه
نفل دارد و یا نماز نفل گذارد از برای آنکه مردم گویند که مرد
عبادت بود مثل اینها از عملها ظاهر است از نفاق اکنون
[illegible] گوش کن و آن دو باشد پس بدان ای هوش کن
[illegible] گفته است ایمان منبر زبان باشد و در دل نباشد
[illegible] آن دو [illegible] عصیان بود [illegible] و آن [illegible] سخنی
[illegible] گفتم [illegible] یعنی نفاق دو است یکی کفر است و دیگر عصیان
[illegible] کفر است آن است که اقرار به زبان باشد و تصدیق به دل
نباشد [illegible] عصیان است علامتها دارد [illegible] داد و که
[illegible] شده باشد از علاماتش بدان از چهار چیز
[illegible] خلاف وعده کذب [illegible]
[illegible] در خصومت فحش گفتن [illegible]

بر تو بادا

بر تو بادا که نگه داری زبان را و در کسی زینها اگر باشد یکی شاخ باشد
یعنی علامت [illegible] از نفاق [illegible] علامتها [illegible] چهار است وعده را خلاف
کردن که اگر کسی کند و عاقبتی پیدا شود ابتدا که نفاق است
و علامت دیگر دروغ گفتن است و دروغ به مصلحت [illegible]
جایز داشته [illegible] است که ظالمی قصد شخصی دارد [illegible]
میداند که کجا است و گوید نمیدانم معذور است و دیگر در [illegible]
دو کس نزاع است و کسی سخنها از هر دو جانب به یکدیگر میگوید
که فلان کس سخنها خوب گفت در حق تو تا نزاع از دلهای
ایشان [illegible] در این دروغ نیز معذور است و دیگر
شوهر در بعضی محل [illegible] عورت خود دروغ به مصلحت گوید و اگر نه
گوید فتنه میشود در این دروغ نیز معذور است و علامت دیگر
از جملهای نفاق امانت را خیانت کردن است مثلا چیزی [illegible]
اند که در آن [illegible] را خیانت میکنند و بر میگیرد و با سخنی [illegible]
اند که در آشکارا شدن آن مصلحت نیست آشکارا [illegible]
و دیگر از علامتهای نفاق در خصومت فحش گفتن [illegible]
یکی از این علامت جفی باشد شاخی از نفاق [illegible]
تر باشد پس بر همه لازم است که [illegible] از نفاق [illegible]
ایمان [illegible] از اصول دین [illegible]
هر که [illegible] در راه دین [illegible]

یعنی این باب یکی از اولین فرض های قولان است تا اینجا از
اصول دین است زیرا که هر چه تعلق باعتقاد دارد جمله
دین است و آنچه تعلق بعبادت دارد فروع دین است مثل
نماز و روزه و غیر اینها در بیان فروع دین بعد ازین حکم
بیان فروع دین باعث برآن شد شروع نمودم بنظم خود
اکنون باشد اینها بعد و شد چون یعنی بعد از آنکه اصول
دین تمام شد بیان فروع میکند در بیان احکام شریعت بود
هشت قسم احکام شریعت فرض و واجب و سنت ذکر از آن
مستحب است و کراهت بشرع مصطفی اینست را حقا حلال ایس
مباح هم اصد و کزان واهم بعد دیگر تحقیق میکنم یعنی احکام شریعت
هشت قسم است اول فرض است فرض آنست که بدلیل قطعی
ثابت شده باشد و دلیل سه است اول آیت کلام دوم حدیث مجید
مشهور و حدیث متواتر آنست که چندان کس آن حدیث را
روایت کنند از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باور
نتوان کرد این همه کس بحضرت دروغ بسته باشند یعنی بر پیغمبر
دروغ گفته اند که چندان کس روایت کنند کثرت آنرا
[illegible] از بیان سیوم از دلیلهای قطعی اجماع امت
اجماع امت آنست که صحابه یا مجتهدان در امری
اتفاق کرده باشند و هیچ مخالف نکرده باشند آن نیز

در بیان فروع دین

دلیل

دلیل قطعی است و مجتهد شرط است اگر درین روزگار همه علما جمع
شوند و در امری اتفاق کنند دلیل قطعی نمیتوانند شد زیرا که
درین روزگار مجتهد پیدا نیست لیکن خبر کالمعاینه یعنی خبر
همچون معاینه نیست قسم دوم از اقسام شریعت واجب است و واجب
آنست که بدلیل ظنی ثابت شده باشد و دلیل ظنی دو است
یکی خبر واحد و خبر واحد در لغت آنست که یک کس آن حدیث را
روایت کرده باشد و در اصطلاح راویان حدیث آنرا
خبر واحد میگویند مقدار راویان حدیث متواتر نباشد
یعنی آن مقدار نباشد که عقل حکم کند که اینها دروغ بسته باشند
بر حضرت چون چنین شد ظنی شد و دلیل دوم ظنی قیاس است
و قیاس آنست که مجتهدان مسئله یافتند در ورود دلیل قطعی
نیست و مسئله یافتند که در ورود دلیل قطعی نیست و لیکن اگر
معنی شر کنند مجتهدان از آن مسئله که دلیل قطعی ندارد قیاس
کرده اند بدان مسئله که دلیل قطعی دارد و حکم آنرا در آن
چیز که دلیل قطعی دارد مقرر است که بی شبهه است بر آنکه
اکنون ندارد و قسم سیوم احکام شریعت سنت است
آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible]
و گاهی ترک میکرده اند قسم چهارم از احکام شریعت
سنت و مستحب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible]

دوم

[illegible]

وکاهی کرده اند قسم پنجم از اقسام احکام شریعت کراهت است
تحریمی بحرام نزدیک است و کراهت بر دو قسم است یکی کراهت تحریمی
است و یکی تنزیهی کراهیت تحریمی بحرام نزدیک است و کراهت تنزیهی
بحلال قسم ششم از احکام شریعت حلال است و حلال آنست که
خدا و رسول خدا حلال ساخته اند و قسم هفتم از اقسام احکام
شریعت مباح است و مباح امریست که بکردن و ناکردن آن
کس مخیر است اگر کند ثواب ندارد و اگر نکند عذاب ندارد مثل
در آفتاب و سایه نشستن قسم هشتم از اقسام احکام یعنی
حرام است و حرام آنست که خدا و رسول خدا حرام ساخته
در بیان انواع فرایض دو نوع اند فرایض در شریعت
یکی دایم دیگر فرض موقت بدان آن فرض دایم است و ایمان
است آن فرض موقت را دو میدان یکی ازان فرض عین است
کسی دیگر فرض کفایه است ازیکی بسبب نماز و روزه میدان
یعنی است بر امت در ره دین هیچو دین است یعنی فرضها
شریعت دو است یکی فرض دایمی دیگر فرض موقت فرض
نشست یعنی دایم با ایمان بودن فرض است و جایز
نیست چشم بر هم زدن خالی از ایمان خالی باشد و علما
گفته اند که اگر دو رضا آن باشد که بعد از چند سال خواهد
ایمان بر گشته در حال کافر گردد زیرا که این زمان کفر را

قبول

قبول میکنند و در دل قرار میدهد هم بسبب در حال کافر گردد و فرض
موقت یعنی فرضیکه از برای او در وقتی تعیین کرده اند دو است
یکی فرض عین که بر همه کس واجب است یعنی بر همه فرض است که خود میباید
کند اگر دیگر از برای این کس کند از گردن او ساقط نشود مثل نماز
و روزه که خود میباید کرد و دیگر فرض کفایه است یعنی اگر بعضی
بجا آرند از گردن دیگران ساقط میشود یقین زیرین قسم یک
فرض ظنی سیاموزانید که اهل سنت فصل اند دو هان یعنی هم
آب بکوش رسانیدن بکوشش چاه در یا چه یعنی از قسم فرض یعنی
است فرض ظنی و آب در دهان و در بینی کردن سنت است در وضو اگر فرض
ظنی گفته اند آب در دهان و بینی کردن را از بهر آنکه در یکی وجه
را من وجه حکم ظاهر دارد و من وجه حکم باطن دارد از وجه
حس یعنی چون برد دهان میکند در حالیکه دهان باز است یعنی
و اگر دهان پوشیده است حکم باطن و دیگر از روزه حکم شرع
دهان او در روزه کسی فرو برد روزه نمی شکند پس حکم
و مگر دو کر و در دهان و در بینی کنند روزه نمیشکند پس حکم ظا
باشد پس چون من وجه حکم ظاهر دارد و من وجه حکم
پیدا شد ظنی گفته اند چو احکم ظاهر داده اند و قسم شیوه
کردانیده اند جواب میگویم که سوز آیت فقیه فقیه قسم
شده باشد و آن کنیم جنب غسل و یعنی اگر جنب یکی غسل

نیکی ننگ نگاه داریم و پاکی پا زید یعنی چون حق شو و نمود که
وییرا فرض داشته اند و حکم ظاهر داده اند بخلاف وضو که سنت
نمودوده اند و گفته اند که فاغسلوا وجوهکم یعنی بشوئید روهای
خود را پس گفته شد در وضو سنت و در غسل فرض بجا آوردن
دو آیت کفایت [illegible] در سلام جواب عطسه دیگر
ذکر زان امر معروف و از نکو و تشییع جنازه نهی منکر یعنی و فی
کفایت جواب سلام و جواب عطسه دانست چون از یک
کسی زیاده باشد و اگر یکی باشد جواب سلام و جواب عطسه
فرض عین میشود و میباید دانست و جواب سلام و جواب
عطسه را اگر چنان گویند که آن شخص بشنود از گردن ساقط
نشود و دیگر آنکه تا عطسه زننده حمد نگوید جواب نباید و در
کفایت امر معروف یعنی فرمودن بکار نیک و دیگر نهی منکر است
ذکر کارهای بد باز داشتن است و دیگر نماز جنازه گذاردن
و تشییع گفته است مراد نماز جنازه است در بیان واجبات
[illegible] بشما واجب اسلام چون بگویم تراست حج تمام
[illegible] فطر اصحه قربانی عمره و رحم نفقه خدمت
[illegible] است به خصال خدمت والدین [illegible]
[illegible] واجبات اسلام هفت است یکی نماز وتر [illegible] و نماز وتر
[illegible] آن میگویند که طاق است و وتر در لغت طاق را گویند

دو واجب

دو واجب دیگر قربانی کردن است و واجب دیگر صدقه فطر
دادن است و واجب دیگر عمره بجا آوردن است و عمره عبارت
از احرام است و احرام آنست که بعضی جایهاست که حاجیان
آنجا روند و دو جامه نادوخته را بپوشند و لبیک میگویند
[illegible] می زنند و می آیند و دیگر خانه کعبه را
هفت بار طواف میکنند و هفت بار میان صفا و مروه
سعی میکنند و سعی عبارت از رفتن و آمدن است میان صفا و مروه
و دو کوه است در مکه و واجب دیگر بر خویشان نزدیک خود را
نفقه داشتن است اگر درویش باشند و واجب دیگر
عورتان را خدمت کردن است مر شوهران خود را و واجب دیگر
فرزندان را خدمت پدر و مادر کردن است در بیان سنت
اسلام سنت اسلام را بشنو [illegible] پنج در سر پنج در بدن
[illegible] مضمضه مسواک [illegible]
[illegible] ختنه [illegible] قطع ابط [illegible]
[illegible] سنتهای اسلام [illegible] پنج در [illegible]
[illegible] که در سر [illegible] باز کردن [illegible]
کردن و [illegible] مسواک کردن و [illegible]
و موی [illegible] نیز سنت است زیرا که از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم هر دو واقع شده است [illegible]

در کیفیت [illegible]

زنان شوهر [illegible]

براهیم که قول آن است پنج که در باقی تن است و فور یعنی کنده
و ناخن ها را بریدن و موی زیر ناف تراشیدن و ختنه
کردن و استنجا کردن فرض بوده بر خلیل ذو الجلال
لیکن بر ما سنت است این ده خصال این پیش تر مر ترا معلوم
شد سنت است یعنی معلوم شد نور ایمان باد و در صدر جنگ
بعد از آن ها دارد در صدر جهان یعنی این ده خصال
فرض بوده بر ابراهیم خلیل علیه الصلوة والسلام لیکن
سنت شده است این پیش تر یعنی این ده سنت مر ترا فهم
شد سنت اسلام معلوم شد بعد از آن دعا کرده است که
نور ایمان باد و در صدر دل تو بعد از نور ایمان در دل
جای تو در صدر بهشت باشد در بیان نواقض وضو
است جماعت ناقضها اندر آید بیست و ده بود از آن که
جلیه آمده است پنج از پیش و پنج از پس است از
شنودن علمها ایشت پس چه پنج پیش اول بگویم بر شمر
آن پس ملهم است از پیر بول خون استحاضه مر زنی
و وی سنگ مثانه از غیر یعنی شکسته ها در وضو بیست
چهار است بیست پنج نیز میتوان گفت آن یکیکه و بر آنکه
سنت مخ است که بیشه بیرون آید مثلا بار گران بر دارد
و بر سر خود یا بر پشت خود و بشکند و مانند اینها بعد بخیه

ناقض

ناقض وضو است و بعد است عام مجموع و اما هر فرد اما شرع
غسل لازم میشود و دیگر از شکسته ها و وضو بول است و
دیگر خون استحاضه که مر زنانرا میباشد چنانکه معلوم
شد در باب حیض و نفاس و دیگر مذی است و مذی آبی است
شل آبی که در وقتیکه با زن خود دست بازی کند پیدا
میشود مانند آبیکه از دهان کلان می رود و دیگر ودی است
ودی آبیست سفید در وقت بول کردن ظاهر میشود و دیگر
سنگ مثانه است و سنگ مثانه سنگی است در گذرگاه بول
می آید چون از آنجا آید نجاست خواهد داشت پنج پس آن
غایط است کرم باد یا بر دن اکد بن حقنه کش و بو که
از پس است یکی غایط است یعنی آن نجاست که از پس ظاهر
میشود و دیگر بیرون آمدن یعنی مقعد آدمی بیرون
دیگرد و چنانکه از بعضی حیوانات ظاهر میشود و یا
بعید اهوا بود شد وضو خواهد شکست و دیگر حقنه
و حقنه آنچنانست که دوا اندرون آدمی مرضها
طبیبان میفرمایند و داروها مهیا میکنند و ناچه میر
و ناچه گوز سرش می بندند و ناچه را در مقعد میگذارند
و داروها را در اندرون می ریزند چون ناچه را بیرون کنند
وضو میشکند آن ده که از پیش و پس بود بعضی گفته شد

بتفصیل نظم از نواقض آنچه مانده اکنون شنو هشتم نوم مضطجع
نی فی شنو عقلی گسسته خواب بهم خوردن ریح آب یازده آب بلغم
آنچه زینها از جراحت بگذرد و شرعی از اهل طهارت نشمرد
یعنی بعد از وا شستن شکننده های وضو پس با تو بشنو یکی خواب
مضطجع است یعنی خوابیکه پهلو بر زمین نهند و مراد از نهادن پهلو
بر زمین نهادن نیست بلکه به نوعی که بر زمین مضبوط کنند
خواه در رو خسپد خواه بر پشت خواه بر پهلو دیگر از نواقض
وضو خون است و ریم و زرد آبه و آنچه از ینها یعنی از خون و ریم
و زرد آبه از جراحت بگذرد لیکن از چشم بیرون نیاید
وضو میشکند و خون و الا در چشم آبله باشد و ترقد از سر زخم
نگذرد و لیکن از چشم بیرون نیاید وضو نمیشکند از برای
آنچه از سر زخم بگذرد و شرط کرده اند که بجایی رسد در
شرع فرموده باشند که شستن آن موضع را در وضو یا در غسل
و درون چشم نه در وضو و نه در غسل فرموده اند در شرع
و دیگر مسئله اینست که حکم چشم دارد مثلا جراحت دارد
و خون از سر جراحت سیلان نزد و در گذشته بجایی رسد که
اگر آنرا می شویند جراحت را ضرر میکند آن نیز حکم چشم دارد
زیرا که مجمل نمی فرمایند شستن آن موضع را بنا بر ضرر نظم
فرج مرد آنگه که فرج زن بسود ایشان را آلت اند در وجود چو

برهنه

چون برهنه باشد اندام نهان خشکند پیش کی وضو اینچنین
قول نعمان ابو یوسف شد این نیکو بیاب این سخن از مرد
دین یعنی از شکننده وضو آنست که اندام اندام نهانی مرد بر
اندام نهانی زن مالیده شود بچهار شرط وضو میشکند یکی
دیگر آنکه با اندام نهانی زن پیوسته شود لیکن بروایت دیگر
اگر با اندام نهانی مرد دیگر باشد وضو میشکند و شرط دیگر
آنست که مالیده شود و شرط دیگر آنست که آلت بر خواسته
باشد و شرط دیگر آنست که برهنه باشد و مانع نباشد
میان ایشان و اینکه وضو میشکند بقول امام اعظم است
و امام ابو یوسف رحمهما الله اما بقول امام محمد تا تری ظاهر
نشود وضو نمیشکند و فتوی بر قول امام محمد است اما بهتر
که احتیاط کند و وضو بباید ساخت نظم صرع بیهوشی هم
از نواقض قهقه نیز بود اتفاق از روایات یعنی شکنندهٔ دیگر
از وضو صرع است و صرع مرضی است که بعضی مرد را میباشد که
ناگاه بیهوش میشود و شنیده ام که در دماغ کرمی است
در وقتی میآید صرع پیدا میشود و بعضی گفته اند که بخار
بر دماغ میزند بیهوش میشود و دیگر از شکننده های وضو بیهوشی
مثلا شخصی را مرض سخت شد که بیهوش گشت و یا ترس واقع شد
و یا لت خورد و بیهوش گشت مثل اینها و دیگر از نواقض

وضو نشکسته و قهقهه آنست که کسیکه در پهلوی او باشد بشنود
و خنده بسه قسم است یکی خنده قهقهه است که گذشت و دیگر خنده است
که وضو نشکند و نماز فاسد میشود ولیکن وضو نمیشکند و دیگر تبسم است
که هیچ آواز از دهن بیرون نیاید نه نماز را نقض کند و نه
وضو را و قیاس و عقل تقاضا میکرد که بقهقهه وضو نشکند زیرا که
از دو راه چیزی ظاهر نشده است و غیر این از سببها دیگر میکند مگر
که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با اصحاب نماز میکردند
و نابینا بصیر میآمد و در سر راه چاهی بود آن بصیر در چاه
افتاد بعضی از اصحاب بر او خنده آمد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
چون از نماز فارغ شدند فرمودند هر که از شما بقهقهه
خندیده است وضو بسازد و نماز را اعاده بسازد و چون
صاحب شرع فرمودند بوضو ساختن قیاس و عقل را راه
نماند در نماز کامل نباشد به رکوع خنده کسی بالغ آید در
نقض نیست قهقهه که شکننده وضو است باین دو شرط یکی
آنست که نماز میباید که با رکوع و سجود باشد و شرط دیگر آنست
که نمازگذارنده بالغ باشد پس اگر نابالغ در نماز جنازه
خندد وضو نشکند زیرا که بالغ شرط است جواب این دو شرط
جواب آنست که چون قیاس و عقل تقاضا میکرد که وضو
نشکند بنابر حدیث حکم بر شکستن شده هر طور که آن نماز با رکوع

و سجود

و سجود بوده بوده است و نمازگذارنده ها بالغان بوده
اند و دیگر گفته اند که بالغ از برای آن شرط کرده شده
است که نماز خود مناجات است با حق تعالی چون در وقت مناجات
خندد گناه کار میشود او را وضو میفرمایند بخلاف
نابالغ که هنوز بر وی گناه نمینویسند پس نابالغ نشکند
بنابرین جهت ولیکن نمازش فاسد شود و بعضی گفته اند که
وضو نیز فاسد میشود و بعضی گفته اند نه وضو فاسد میشود
نه نماز ولیکن اصح آن است نماز فاسد شود و ناقض هفتم
چون زیر شود هان مستی و دیوانگی باشد هشتم بعضی دیگر از
نواقض وضو مستی است و در مستی خلاف است که کدام مستی
است که ناقض است بعضی چنین گفته اند که نشناسد مرد
را از زن بعضی گفته اند که زمین را از آسمان اما فتوی
بر آن است که در رفتار و در حرکت واقع شود لغزش پیدا
شود و دیگر از نواقض وضو دیوانگی است دیوانگی
معلوم است که کسی است که جنیان در وی تصرف کرده
و دیگر از نواقض وضو تیره دماغیست و در بیهوشی
خلاف کرده اند بعضی گفته اند که آن است که سخن نتواند
گفت بعضی گفته اند که بتکلف و مشقت تمام دارد و فتور
پیدا شده است و اکثر اند که گفته اند که اگر جمع کنند بمقدار بیهوشی

میشود امام ابو یوسف بر اتحاد مجلس را اعتبار کرده است
یعنی در یک مجلس آمده جمع کنند پس در این حال ضو اگر شد ناقض
است و امام محمد بر اتحاد سبب را اعتبار کرده است یعنی
اگر یک دل شوراک است جمع کنند والا نه مثل آنکه دل شش
بهم بر آمد و قی کرد هنوز تسکین نگرفته بود که باز قی کرد
جمع میکنند و اگر قی کرد و تسکین گرفت باز قی کرد لیس
جمع نمیکنند امام محمد و بقول امام زفر ناقض است خواه اندک
باشد و خواه بسیار و بقول امام شافعی ناقض نیست خواه
اندک باشد و خواه بسیار باشد در بیان انواع آبها
شش بیان آبها تو ارا غرض آب مطلق بود از ان
اول پس ذکر دان مقید و مکروه کرد و دانا شوی معنی
آب مشکوک پس نجس میدان آب مستعمل است دیگر از ان
یعنی انواع آبها شش است یکی آب مطلق است یعنی آب
غیر او مثل قید نیست یعنی احتیاج نیست بانکه چیزی
دیگر بطور ضم کنند و میتوان گفت که این آب است
بخلاف آب مقید که دانسته نمیشود بی قید مثل آب
میوه ها را تا نگویند که آب سیب یا آب انار که
تا نگویند که این آب انار که معلوم نمیشود و دیگر که مقید
که معلوم شد و دیگر مکروه و دیگر مشکوک و دیگر نجس و دیگر

مستعمل

جاله

مستعمل آب مطلق چو آب رود و دریا است آب کاریز و چشمه و
دریا است بدانکه آب مطلق هفت است چهار آب آسمانی است
و چهار زمینی است چهار آسمانی آب باران و آب برف
و آب ژاله و آب شبنم است بعضی گفته اند که آب شبنم
از نفس جانور است از جانوران دریا که بیکه در
صباح نفس میزنند پیدا میشود و علما گفته اند که تحقیق
نیست پس داخل در آب آسمانی باشد و چهار آب زمینی
آب کاریز است و آب چشمه و آب رود و آب دریا است
پس بدین آبها حدث رفع حدث با زانه پنهان شود حکمی
خبث یعنی بدین آبها مطلق که نام برده شده حدث دور
میتوان کردن و دیگر نجاست را دور میتوان کرد نیز از تن و
جامه و غیر اینها از چیزها که نجاست عارض شده باشد
و دیگر آب مقید گلاب است آب ثمر آب است که آب تر کرد
یعنی آب مقید گلاب است و آب میوه ها را که گویند و جوش کنند
و آب را گیرند و آب برگ و آب تره یعنی [illegible]
[illegible] و غیر آن دیگر آبیکه چیزها که بدبو میکنند [illegible]
آب کدو یعنی دیگر آبیکه چیزها که نوعی آمیخته و آب [illegible]
[illegible] بعد [illegible] و اگر [illegible] مقید [illegible] دیگر
آب کدو است یعنی کدو تر را بخش کنند و آب او را گیرند

میشوند این همه مزیل نجس است و از جامه و تن کس یعنی این
آبهایی که نام برده شد مزیل نجاست میشوند از جامه و تن
یعنی دور کننده اند از جامه و تن و دیگر هر چیزی که روان و رقیق
باشد مثل شیر و آب انگور نجاست را دور میتوان کردن از بهر
آنکه در شرع مأموریم بدور کردن نجاست از جامه و بدن
پس هر چیزی که عین نجاست را دور کند بآن جایز باشد
شستن نجاست چون مأموریم بدور کردن بهر چیز نه تیمم
لیک اندر وضو نیست بدو غسل را نیز حکم این آید یعنی بآبهای
مقید وضو ساختن جایز نیست و غسل را نیز حکم همین است
یعنی حکم وضو دارد زیرا که در حکم شرع یکند هر دو و آنچه
شستن است این ازالت که کرده شد تو بر قول شیخین
و اول و یا دوم کبیر یعنی این ازالت که در بالا گذشت
گفته میشوند این همه مزیل نجس است و این بقول شیخین
است یعنی قول امام اعظم رح و امام ابو یوسف رحمهما الله
و امام محمد با ایشان متفق نیست و امام زفر و امام شافعی
با امام محمد رحمه الله متفق اند آب مکروه آنکه از آن فارة
خورده یا ماکیانی سیر داده یعنی آب مکروه آنست که از آن
موش خورده یا ماکیانی سر داده و پیر کننده که اگر
ماکیان را بسته باشند چنانکه منقار رسیدن نتواند بوی

مکروه

مکروه نیست باز شاهین و چرغ و زاغ گربه مار و راسو
و دیگر گربه یعنی از دیگر آبها مکروه پس خورده باز است و شاهین
و چرغ و گربه یعنی گربه که در ماوراء النهر او را کربی میگویند
بود در ولایت فراسان چلپاسه و دیگری مار و راسو یعنی
میر موش که چون در جامه پیدا شود موشان از آنجا بگریزند
و راسو لفظ فارسی است و دیگر گربه پس خورده گربه
وقتی مکروه است که پوزش آلوده خون موش نباشد و الا
نجس است هست مکروه در وضو جایز نیست اگر باشد شده
یعنی مستعمل شود یعنی مقصود و آن باشد که کار کننده که
حاصل شود مثل نماز گذاردن و یا دست شستن از برای
طعام خوردن یا شخصی وضو دارد و دیگر بار وضو میسازد
برای آنکه در حدیث آمده است که الوضوء علی الوضوء نور علی نور
امام محمد رح در آبیکه بنیت قربت مستعمل شود متفق شیخین
که مستعمل میشود ناظم از آن جهت آب قربت را ذکر کرده
خلاف است در نجاست و نزد شیخین آبیکه از ازالهٔ حدث کنند
نیز مستعمل میشود چنانکه شخصی کرما یافته وضو ساخت دیگری
کرما یا تعلیم شخصی کند وضو ساختن با آنکه نیت وضو ندارد
نماز روا است زیرا که نیت در وضو عند ما سنت است
آب به کر و قربت مستعمل حکم آن دان و آموزش یعنی آنکه از و

نیت

هست مستعمل حکم آن را بدانکه پیش هر یکی از امامان چه حکم دارد
چنانکه خواهد گفت بعد از قول معتقد ارحم آن امام
بحق که بود اعظم کان نجاست غلیظه هست بدان که بالقو
گفتم من از سر ایقان نزد یعقوب آن خفیفه بود در
غایلا لطیفه بود یعنی آبیکه از قربت مستعمل نزد امام اعظم
نجاست غلیظه هست و نزد یعقوب یعنی امام ابو یوسف
نجاست خفیفه هست با تو گفتم از سر یقین که نجاست غلیظ
هست نزد امام اعظم یعنی این مسئله را از علم گفتم نه از تخمین
و منافی نیست چو بو بیتر که نزد شیبانی پس تو فتوی بقول
او بود یعنی آب مستعمل که بنیت قربت مستعمل شده نزد امام
محمد شیبانی چون آنکه هست یعنی حکم آب مقید دارد چون
بعد که یکی از آبهای مقید هست بجهت نظم بر که گفت و نه گفت
[illegible] و در آب مقید ذکر کرده شده بود که آب مقید
[illegible] ازاله نجاست از جامه و تن میکنند لیکن در وضو
و غسل جایز نیست و نزد امام محمد نجاست را پاک دور کنند
یعنی پاک هست و پاک کننده نیست و فتوی بر قول امام
محمد هست [illegible] قولی از امام اعظم روایت کرده اند در باب
[illegible] استنجا [illegible] قسم استنجا بگونه بود [illegible]
[illegible] چهار فرض هست و یکی واجب و یکی سنت

در مستحب یا بیع چو تا من احتیاطی از پسر یعنی اقسام استنجا نه هست
چهار فرض هست و یکی واجب و یکی سنت مستحب یا بیع یعنی هفتم مستحب
تا من احتیاطی یعنی هشتم احتیاطی هست پس نهم بدعت بود
زان در گذر مردوار تا نباشی ز اهل بدعت تا کلی روز شمار
نهم بدعت هست و بدعت چیزی را گویند که در وقت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم و اصحاب او نبوده هست چونکه از حضرت و صحابه
او روایت نکرده اند چون از پیش و پیش چیزی ظاهر نشده
باشد استنجا کرده باشند چهار فرض اول جنابت بعد از حیض
و نفاس و از نجاست یکی درم زاید اگر دارد [illegible] یعنی چار
فرض اول استنجا جنب هست زیرا که اگر نشوید خشک مانده و غسل
نخواهد شد پس فرض باشد کسی نگوید که در غسل گفته میشود که فرض
غسل [illegible] دهان و بینی زدن هست و باقی اعضا شستن [illegible]
نماز [illegible] شسته خواهد شد احتیاج بگفتن این نیست زیرا که
جواب میگوییم که او حالا از [illegible] غسل را میگوید تا بدین [illegible]
لازم [illegible] اقسام استنجا را بیان میکنند پس باید [illegible]
[illegible] بعد از آن حیض و نفاس یعنی بعد از استنجا جنب استنجا حیض
و نفاس هست یعنی بعد از انقطاع حیض و نفاس و الا حیض [illegible]
سبب استنجا نیست و در نجاست یکدرم باشد بدانکه واجب هست اگر
نجاست [illegible] دانند [illegible] و دیگر [illegible] استنجا فرض

آنست که نجاست از درم شرعی زیاده باشد و اگر بمقدار درم شرعی
باشد واجبست و اگر کمتر از درم شرعی باشد سنتست و بدانکه
نزد امام اعظم و امام ابو یوسف رحمهما الله زیاده از درم شرعی که
فرضست ایشان اعتبار آن نجاست که از مقعد در گذشته است
کرده اند یعنی آن نجاست که از مقعد در گذشته است میباید که
زیاده از درم باشد و نزد امام محمد رحمه الله هم مقعد باشد و آنچه
از مقعد گذشته جمع میکنند اگر زیاده باشد مانعست مستحب باشد
چون بول کرد شستن بهمان منفذ احلیل را از بول کردن ضرورت
دان یعنی اگر بول کرد و بول بسر ذکر آلوده نساخته است مقدار
که فرض شود یا واجب مستحب است شستن کرد استنجا کسی و بعد از آن
در رسید احتیاط آنست که استنجا کنند آن کس جدید اگر استنجا
کرد و بعد از استنجا باد رها کرد احتیاط آنست که دیگر بار استنجا
کنند زیرا که احتمال دارد که آب بالا رفته باشد باد و دیگر با
... در لباس احتیاط آنست که دیگر بار بشوید یا گویم که بسبب
... نفس باد نجس است چون مقعد تر باشد باد ...
... نجس شود در احتیاط علی غیر از استنجا نیز وجود میتواند
کرد وقت مثل باد که در غیر محل استنجا آید که احتمال اثر گذشته
باشد یا طبیعت قبض داشته باشد که آلوده که ظاهر شود
بر سنگ و کلوخ در این چند جا نیز احتیاط باید کرد که کسی

نجاست صح

ورسید

و رسیده و یا حجامت کرد و فصد به عرق باشد که استنجا کنند
آنکس بقصد یعنی که اگر رسیده یا حجامت کرده و یا رگ زده
بدست استنجا کردن کسی جنبیدن را زیرا که از وی محل خیر ظاهر
نشده که استنجا باید کرد چنانکه گذشت در بیان فرایض وضو
چار چیز اند در وضو کردن فرض لازم آمد هو چنانکه هیچ فرض یعنی
یکی از فرایض وضو شستن روی است از رستنگاه موی پیشانی
تا زیر زنخ و از بن نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر و این در حق
بی ریش است و آن کسیکه تنگ ریش باشد حکم به رستن دارد
میباید که به طریق آب در زیر موی رسانند زیرا که
یعنی اگر کافر مسلمان شود و جنب نبوده باشد غسل کردن وی
مستحب یکی غسل مستحب آنست به علامت بلوغ مستحب
اگر بیان ظاهر و دیگر آنکه کودکیکه به علامت بالغ شود یعنی
سالش به پانزده رسد و به بعضی قول همچنان پسر شانزده
دختر بهفده رسد و پیش از این هیچ علامت ندیده
و علامت دختر حیض است و خواب دیدن و بار گرفتن و علامت
... الکیست و فتور بر نیست و علامت در پسر
دیدن و زن از وی بار گرفتن و او نه عدت دوازده سالگیست
... آنست سیمین در شب براة ذکر مستحب غسل را ...
یعنی سیمین از غسلها مستحب غسل شب براة است ... باشد ...

ماه شعبان و بعضی غسل شب عاشورا نیز مستحب گفته اند در بیان
موجبات غسل موجبات غسل باشد چهار چیز یکی دیگر انزال اگر
داخل شد حشفه در پیش یا پس شد نشان غسل را بر فاعل
و مفعول و آن اول آنکه ختنه گاه مرد که در ختنه گاه که
غایب شود غسل بر فاعل و مفعول هر دو مرد و زن اگر بالغ
باشند فرض میشود و اگر هر دو بالغ نباشند هر کدام که
بالغ باشد برو فرض شود و اگر پرسند که چرا گفته شد که
ختنه گاه زن جواب میگوییم که در بعضی دیارها زنها
نیز میکنند ختنه و میگویند که در جماع لذت زیاده داد
از منی یاد نشود و هم احتلام و دیگر از فرض کننده های
غسل منی است که بر وجه دفق یعنی جهنده و جستن باشد و شهوت یعنی
لذة باشد و وجه شهوت قید کردیم زیرا که منی میباشد بی شهوت
چنانکه بار گران بردارد و از منی ظاهر شود یا کسی بزند
و از زور منی ظاهر شود یا پشت و پشت بشکست و از زور منی
ظاهر شود و یا از چار افتد یا بر جهد و از زور منی ظاهر شود
درین صورتها بر مذهب شیخین غسل نیست و بر مذهب امام
محمد و امام زفر و امام شافعی رحمهم الله غسل است و دیگر از
فرض کننده های غسل احتلام است و آن آنست که خواب
ببیند و یا از خواب بیدار شود و آب ببیند و خواب بیاد ش

نیاید

نیاید غسل فرض میشود اعتبار آب دارند خواب و از نفاس حیض
چنانکه تمام آن و دیگر از فرض کننده های غسل انقطاع حیض و نفاس
است زیرا که در وقت حیض و نفاس غسل لازم نیست تا بریده
نشود چون در انقطاع شود غسل لازم شود این دو را یکی داشته
است موجبات غسل چهار شده است و اگر دو میشمردند پنج میشد موجبات
در بیان واجب غسل واجبست نشان که منی نیاید لیکن غسل است از چونکه
یعنی اگر کسی شود با مرد یا چهار پایان یا با مرده جمع شود تا منی
ظاهر نشود غسل لازم نمیشود در بیان فرایض غسل فرض تو
سه است در غسل آب کردن دهن [illegible] یعنی ذکر یعنی فرضها سه چیز
است اول آب در دهان کردن دوم آب در بینی کردن غسل
المخصوص شد تمام [illegible] بانو گفته [illegible] تطهیر و
تمام اعضا را شستن چنانکه یک موی خشک نماند [illegible] تیمم
را پاک نماند در بیان فرایض تیمم فرض باشد در تیمم
نیت است خاک پاک است [illegible] یعنی فرایض تیمم چهار چیز است
یکی نیت است نیت کند که تیمم میکنم تا باز از حدث یا جنابت را
از خود دور کردم تا نماز بر من مباح و روا گردد و دوم دیگر
خاک پاک است یا چیزیکه از جنس زمین باشد و جنس زمین آنست
که گداخته نشود چون مس و روی و آهن و غیره اینها که گداخته
میشوند و دیگر جنس زمین آنست که خاکستر نشود و اینها گفته

بقول امام اعظم است و بقول امام ابو یوسف جایز نیست مگر
بخاک و دیگر و نزد امام شافعی جایز نیست مگر بخاک و این
روایت است از امام اعظم رحمة الله علیه پنجبار بر خاک باید زد
دو بار بهر روی و دستها شد هم چهار و دیگر از فرایض تیمم است
یک بار دستها بر خاک زنند و بر روی فرود آرد و دیگر بار بر خاک
زنند و بر دستها مالند تا آرنج و با آرنج و بعضی گفته اند که یک
بار دیگر دست بر خاک باید زد از برای خلال انگشتان کردن و خلال
کردن دستها میباید که بتمام روی رسانند و بتمام [illegible] دست
همچون وضو که تمام شستن فرض است و پیش بعضی شرط است
بتمام روی و دستها رسانیدن و فتوی بر قول اول است که باید
بتمام رسانند در بیان نواقض تیمم شد تیمم در نواقض وضو
وضو و قدرت آب از نواقض آن در روی شکننده های
تیمم شکننده های وضو است هرچه وضو را میشکند تیمم را نیز میشکند
و در تیمم شکننده دیگر هست و او آنست که قی در یابد آب شود
چون قی در شرح تیمم شکست و در فصول عمادی و دیگر نیز
گفته است و او آنست در سفر تیمم کرده بود و مرض لاحق
شد که اگر در حضر بود در تیمم جایز نیست کرد تیمم که پیش از
مرض کرده بود شکست زیرا که سبب مختلف شد در بیان
سبب وجوب نماز و شرط وجوب نماز سبب وجوب

نماز

نماز وقت و شرط وجوب کدام باز یعنی سبب اینکه وجوب
نماز وقت است تا وقت نشود نماز فرض نمیشود و در نماز
قضا وقت در یافتن نماز است اگر وقت مکروه نباشد
و آن وقت بر آمدن آفتاب است و نیم روز و فرو رفتن
آفتاب که نماز دیگر همان روز که مکروه نیست دو وقت
نحو سبب عقل و اسلام و آن بلوغ چنانکه باید که از جنس
باشد و نفاس و شرط نماز یکی عقل است تا کسی عاقل نشود
بر او نماز فرض نیست و دیگر بلوغ است تا کسی بالغ نشود
بر او نماز فرض نمیشود و کودک ده ساله را بزنند از برای نماز تا
عادت کنند چنانکه در شرح وقایه در کتاب نکاح در باب
ولی و کفو بسبب مذکور است این حدیث که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم فرمودند که امر کنید کودکان خود را چون
هفت ساله شوند بنماز و بزنید ایشان را چون ده ساله شوند
اگر نیز در این حدیث نظر کنی که رسول خدا میفرماید که کودکان
را که هنوز مکلف نشده اند ایشان را بزنید از برای عادت
نماز گرفتن دین است و از برای آنها که مکلف باشند و قضا کنند
در بیان حیض و طهر و نفاس اقل حیض باشد سه شبانه
روزها هم میرسد کثر یعنی اکثر ده روز یعنی اقل حیض سه شبانه روز
از سه کمتر نیست و از ده زیاده نیست و میانه [illegible]

نیز حیض است اقل طهر را تو پانزده دان و او را حد ندارد
اکثر آن یعنی اقل طهر پانزده است از پانزده کمتر نیست
یعنی زن از حیض پاک شد هنوز پانزده شبانه روز
نگذشته بود که باز خون آمد آن خون حیض نیست
بلکه استحاضه است زیرا که در شرع پاکیکه میان دو
حیض است کمتر از پانزده اعتبار ندارد و اکثر پاکی
را حد نیست یعنی اگر از حیض پاک شد تا خون نه بیند
حیض نیست و آن معلوم نیست که کی خواهد دید احتمال
دارد که چند سال نه بیند پس وقتیکه معلوم نباشد
چگونه از برای او حد تعیین کنند نه ایام نفاس از چهل
چهل فزون است اقل به حد بود نگفتم که چون نیست یعنی چنانکه
ایام اکثر مدت حیض از ده زیاده نیست اکثر مدت
نفاس چهل نیست اقل مدت نفاس را حد نیست یعنی
تاکه خون بیند و شاید که هیچ خون نه بیند گاه است
که زن فرزند بیارد و هیچ خون ظاهر نمیشود از وی پس
چگونه از برای او حد تعیین کنند و در این خلاف کرده
اند که اگر زن خون نه بیند بر وی غسل هست یا نه اصح آنست
که بر وی غسل هست و چون اقل نفاس را حد نیست هر
وقت که پاک شود میباید که غسل کند و نماز گذارد و روزه

زیاده از چهل

دارد

دارد و نه استد که چهل روز گذرد و در این روزگار
از نماز داند تا چهل روز نمیکنند اند و روزه نمیدارند
و این از غایت جهل است که افزون از ده چهل خون بیاید
در اوقات نماز آن چون بیاید تو باید که استحاضه
خواند آن خون نماز و روزه باشد بر زنان اگر
از ده زیاده در حیض و از چهل زیاده در نفاس بیا
خون آید و نه استد چند گاه میباید که آن خون استحاضه
خوانند زیرا که مقرر شد که حیض زیاده بر ده نیست و
زیاده بر چهل نیست معلوم شد که آن زیادتی استحاضه است
پس عورت نماز گذارد و روزه دارد لیکن
خون از ده و چهل گذرد و غسل کند و دیگر در هر وقتی
نماز وضو سازد و شوهر نیز میتواند که با وی نزدیکی کند
چو بر وی نکند روا ایام دیگر نکرد و حال بیماری بشر اگر باشد
تحقیق علیحده اشم ده اکنون عادت شد
بر وی روزها گذرد و خون نه استد ملاحظه باید کرد
اگر عورتیست که هرگز خون ندیده است و اول گشته حیض
دیده و او از برای عادت را بسته کرده و روزها از حیض
و باقی استحاضه و حکم پاکی دارد و گرنه است این تحقیق علیحده
او به بیشتر پس قیاس است عادت او و اگر عورتیست که تیش

از این خون دیده است نخستین علامت وی اینست به پیشین
قیاس میکنند و نظر میباید کرد که پیش از این عادت چند
بوده همانرا حیض داشت و باقی را استحاضه اگر دارد بیاد
ایام خود را از طهر و دیگر را از حیض الا و اینکه گفته شد
به پیشین قیاس میباید کرد وقتی است که بیاد دارد حیض
یا طهر خود را و الا که اگر حیض و طهر را یاد ندارد به وقت
نماز غسل باید کرد چنانکه در مقدمه صلوة گفته است که غسل باید بهر نماز مدام
هر زنی اگر گم شود ایام غسل باید بهر نماز مدام و در فوز
النجات این مبحث را چند قسم ساخته است هر که را باید که
شرح تمام داند باید رجوع با آن کتاب کند که در سخن تحریر
نمی گنجد و ناظم در ابتدا نفاس هم این در دین حکم داخل ساخته
بود که گفته کر افزون از ده چهل خون بیاید در اوقات
نماز و آخر بیان حیض کرد و از نفاس بیان نکرد ظاهرا
نفاس باز گذاشته باشد و الا در فقه ما نیز ذکر کرده شده
است که اگر در نفاس زیاده از چهل شود و ایام خود را گم کند
چنانکه در حیض اکثر حیض و عادت ساخته بود و باقی را
استحاضه در نفاس نیز اکثر را که چهل است از نفاس باید گفت
و باقی را استحاضه در بیان فرایض نماز و فرضها نماز دو از انواع
بعضی از و بیرون و بعضی درون فرضهای نماز پانزده

است

است و اگر آب را داخل دانیم شانزده میشود و ظاهر ناظم ذکر
نکرده بنا بر آنکه ذکر آبها و الا آب پاک نیز شرط است یا باشد آن پانزده
در اقوال یکی دو با خلاف در هم حال و از این پانزده در دو
خلاف است خواهد آمد در آخر فرایض نماز آنچه بیرون بود
دان چهار داخل بود از آن ارکان آنچه بیرون نماز است
شرایط نماز است و چهار از این پانزده که داخل نماز است ارکان
است چنانکه ذکر کرده شود دانسته باشد که شرط
چیزی را آن چیز را گویند که آن چیز با آن بازبسته است و داخل
در آن چیز نیست و رکن آنست که آن چیز با آن بازبسته است
و داخل است در آن چیز شش طهارت تن است یا که جسم
و جامه و جا را یکی از آن شش طهارت نماز پاکی بدن است از
حدث و خبث حدث یعنی بی وضویی و جنابت و خبث یعنی
از نجاست حقیقی و دیگر پاکی جامه از نجاست است و اگر
جامه اش از نجاست غلیظه نجس بود زیاده از درم شرعی
درست نیست و درم در نجاست تر دار مقدار یک مثقال
است و در غیر تر دار مثل خمر و بول مقدار آنکه دست
بر آب پا زنند و هموار پا زنند آنچه باقی ماند در کف
مقدار از کف درم است و دیگر پاکی جای نماز نیز شرط
شرط است بقدر آنست جای هفت اندام پاک باشد

و دو دست و دو زانو و اگر میسر نشود البته جای پایها و سجده
را پاک دارد و نیت و وقت قبله است دیگر و یکی دیگر از شرایط
نیت است و اگر مقتدی است چهار چیز میباید یکی آنکه تعیین
نماز کند که چه نماز میکند اراده و دیگر خالصا لله و دیگر اقتدا
بامام و در نیت قبله خلاف کرده اند که شرط است یا نه بعضی
گفته اند بهتر آنست که نیت کند تا باتفاق درست باشد و امام
را نیز این نیتها باید الا اقتدا و تنها گذارنده مثل امام است و نیت
و نیت قبله که میکنند میباید که نیت زمین کند که خانه بر
وی است که اگر نیت دیوارها کند درست نیست و یکی دیگر
از شرایط وقت است وقت نماز بامداد از صبح صادق
است تا برآمدن آفتاب و صبح دو است کاذب است و صادق
و کاذب آنست که اول پیدا میشود دراز چون دم گرگ
و باز غایب میشود و بعد از آن تاریکی پیدا میشود و باز
روشنی پیدا میشود پهن آن صادق است و در صبح
صادق خلاف کرده اند بعضی گفته اند که اول روشنی
که منتشر شود صبح شد و بعضی گفته اند که تا دامنه نماند از صبح
نیست نشده است آنکس که خواهد سحر خورد احتیاط کند
و نخورد چون اول روشنی پیدا شود و اگر نماز خفتن خواب
کند امید و قصد نیت کند و کسیکه خواهد که نماز بامداد تا

گذارد

گذارد تا دامنه نماند از نماز بامداد نگذارد تا باتفاق
درست باشد و وقت نماز پیشین گشتن آفتاب است تا
سایه هر چیز دو برابر آن چیز شود بجز سایه اصلی که نیم (سایه نیم روز)
روز میباشد و این قول صاحبین است و یک قول امام و چون
برابر شد ورا از سایه اصلی وقت بیرون رفت و در آ
مدن نماز دیگر دو قول است بیک قول در آمد و بیک قول تا برابر
نشود در نیاید نماز دیگر و بقول وقت مهمل پیدا میشود میان
نماز پیشین و نماز دیگر و بقول امام اعظم چون دو برابر شود
ورا از سایه اصلی نماز دیگر در آید و نماز دیگر باقی است تا فرو
نشستن چون آفتاب بنشست نماز شام در آمد و نماز
شام باقی است تا شفق غایب شود و در شفق دو قول است
بقول صاحبین سرخی است و از امام نیز قولی هست اما بقول
امام اعظم سفیدیست بعد از سرخی ظاهر میشود و فتوی
بقول صاحبین داده اند بنا بر کاهلی و سستی مردم و تاخیر
کردن تا سیکی شب مستحب است و تا نیم شب مباح و بعد از نیم
شب مکروه است بنا بر آنکه جماعت کم میشود و اوقات نماز خفتن
تا صبح صادق است و دیگر از فرایض نماز قبله است و علم قبله
قبله بسیار است آنچه آسان تر است آنست که در این دیار ما
قبله میان مغرب زمستان و تابستان است و مسجد جامع دهلی

ودو دانگ است یعنی چهار دانگ را بر دو پشت ران است گذارد دو
دانگ را بر جانب ستر عورت قسم ازین شرح و یکی دیگر از شرایط
نماز پوشیدن عورت است مردانرا از زیر ناف تا زانو و زنانرا
از سر تا قدم الا روی و سر و دو دست و پیهم دو پای دهال
حکم مردان دارند مگر شکم و پشت که ایشانکه عورت است
هست تکبیر اولین هم ازین قول بعضی و لیکن نیست برین توجیه
اولیم ازین شرط ظهار نماز است و لیکن نزد شافعی رکن است
و امام طحاوی نیز این قول را اختیار کرده است قول بهتر بدانکه
این تکبیر شرط فرض است این سخن بعید قول بهتر آنست که
گوییم شرط است و فرض و تکبیر اول را شرط دخول نیز گفته اند
و قعده اخیر را شرط خروج اگرچه ناظم ذکر کرده گفته که فرض
هست رکنهای بدان تو ای عاقل چنگ بیقین ... شود کامل
یعنی شش رکنهای نماز را دانسته رکنهای نماز را نیز بدانچه
کیست غیر ظهار رکنهای نماز را دانند کامل میشود در امر نماز آنکه
قیام و قرائت است و رکوع یعنی آن رکنها قیام است و قیام آنکه
مقدار فرض است که قدر آیت شود بیشی ازین فرض نیست و
بیشتر ازین بجهت تبعیت قرائت فرض میشود از برای آنکه فرض
هست که قرائت در قیام خوانده شود و دیگر از رکنها قرائت است
و فرض قرائت بقول امام اعظم یک آیت کوتاه است و بقول صاحبین

سه آیت

سه آیت کوتاه است یا یک آیت دراز و اما وقتیکه خواند ایشانکه
یک کلمه است مثل مدهامتان یا یک حرف است مانند ق و ص و
نون اختلاف کرده اند و از ان اصح آنست که جایز نیست و
رکن دیگر رکوع است و رکوع آن مقدار فرض است که پشت خم
شود و سجده کردن از ان جوارح خضوع و سجود آن مقدار
فرض است که پیشانی به زمین رسد و در رکوع و سجود مقدار
یک تسبیح آرام گرفتن واجب است نزد امام اعظم و نزد امام
ابو یوسف فرض است و معنی خضوع و خشوع فروتنی کردن است
پس یکی فرض کان همین فرض است عرضه دارم که موسم ...
هست آن فرض قعده آخر بشنو این تا نکو شود ماهر یعنی فرضیکه
فرض است و شرط و رکن نیست بمذهب ما و نزد امام شافعی
رکن است آن فرض قعده آخر است و نزد بعضی شرط خروج نماز
است چنانکه گذشت در تکبیر اول و قعده آخر مقدار که التحیات
توان خواند فرض است و خواندن التحیات واجب است چنانکه در
واجبات خواهد آمد و آن دو فرض که مختلف شد باز بین بعضی
شد نماز یعنی آن دو فرض که در فرایض گذشته شده بود که
قومه نیک و دو باخبر ... در بهم حال یعنی یکی از ان وجوب بعضی
شده از نماز است نزد دینی ان محقق عالم ابو حنیفه ز... امام
اعظم یعنی بفعل بیرون شدن از نماز نزد امام اعظم است که ...

و نزد صاحبین فرض نیست و نزد ایشان با لفظ سلام
از نماز بیرون آمدن واجب است باز تعدیل جمله ارکان
نزد یعقوب فرض است [illegible] یعنی از دو فرض مختلف یکی
تعدیل ارکان است که بمذهب امام ابو یوسف و امام شافعی
رحمهما الله فرض است و نزد امام اعظم و امام محمد رحمهما الله واجب
است و معنی تعدیل ارکان در رکوع و سجود آرام گرفتن است
و در قومه و جلسه نیز قومه بعد از رکوع استادن است و جلسه
میان دو سجده نشستن است در بیان واجبات نماز
که ترک هیچ به در حق [illegible] با نیاز هفت و ده واجب
یعنی ابتدا کردن در نماز فاتحه با سوره و تقدیم وی
بر سوره دوم هست تعیین قرائت در دو اول از نماز
یعنی یکی از واجبات نماز فاتحه خواندن است و دوم ضم سوره
سوره با فاتحه یا مقدار سوره که اقلش سه آیت است
و در بعضی فقها است یا یک آیت دراز سیوم فاتحه را بر
سوره مقدم خواندن چهارم تعیین قرائت در دو
اول یعنی قرائت که فرض است در نماز در دو رکعت از چهار
رکعت یا سه رکعتی لا علی التعیین آنچه قرا تراد در دو اول
خوانند و تعیین کردن واجب است نه چنانکه عوام میگویند
[illegible] آن [illegible] که بر [illegible] بسیار زود که

کدام

کدام سوره خواهد خواند و این غلط است بلکه باید دانست که
قرائت در نماز بامداد در هر دو رکعت فرض است و در نماز
شام و سه وقت دیگر در دو رکعت لا علی التعیین و در دو
اول واجب است و در وتر و سنتها و نافلها در همه رکعت
اصل قرائت فرض است و فاتحه و سوره خواندن واجب فاتحه
در دو رکعت اول نه مکرر از خیر یعنی دیگر از واجبات آن است که فاتحه
در دو رکعت اول مکرر نخواند و در دو رکعت اول از بهر آن قید کرد که
اگر در دو آخر مکرر خواند ترک واجب نیست چنانکه در فقها
مذکور است و ترک واجب در صورتیست که فاتحه را دو بار
پیاپی خواند که اگر فاتحه خواند و ضم سوره کرد باز فاتحه
خواند ترک واجب نیست و حکم سوره دراز دارد و در شش
اول که ضم سوره شد بعد از فاتحه تاخیر واجب است چونکه
سوره تاخیر شد بسبب تکرار نقل از فرض بود فرض [illegible]
میان [illegible] نیز این روایت هست در منیه بقول [illegible]
از سوره اخلاص شنود [illegible] بجان و دیگر از واجبات
انتقال است از فرض بفرض بی تاخیر والا انتقال از فرض که فرض
است اگر انتقال نکند با تمام ارکان و جود نگیرد و این روایت
نقل از فرض بود در منیه است ششم تکبیر عید و هشتم قنوت
یعنی ششم از واجبات نماز تکبیرات عید است و هفتم تکبیرات

[illegible]

بند همه مانده است پنج اصلی و شش زاید اصلی تکبیر اول و دو
تکبیر در رکوع و اصلی از برای آن میگویند که در همه نماز
ها هست و شش زاید در همه نمازها نیست و صورتش گذاردن صورت نماز عید
نماز عید آنست که عید اول را عید فطر نیت کند و عید دوم
را عید اضحی نیت کند چون تکبیر اول گوید دست بندد و سبحانک
اللهم بخواند و سه تکبیر گوید و دست نه بندد و چون تکبیرات
تمام شود دست بندد امام قرات خواند و چون به رکوع
روند تکبیر گویند زیرا که تکبیر رکوع واجب است و در باقی
نمازها سنت است و در رکعت دوم اول امام قرات خواند بعد از آن
تکبیرات گویند حکمت چیست که در رکعت اول تکبیرات را مقدم
داشته اند در رکعت دوم مؤخر آورده است که حکمت آنست که
در رکعت اول تکبیرات مناسبت داشتن به تکبیر اول دیگر
آنکه تکبیر اول و تکبیرات زاید در قیام محض گفته میشوند و دیگر
آنکه در ذریت براو دو سنت است داشتند پس مقدم
داشته شده اند و در رکعت دوم تکبیر اول نبود مناسبت
تکبیر رکوع داشتند از جهت واجب بودن هر دو پس
مؤخر داشته شده اند و دیگر از واجبات نماز ترتیب نگاه
داشتن است و در ترتیب چند قول است بر روایت فقه
کید [illegible] میان دو سجده نه باقی فرایض نگاه داشتن

فرض است و بر روایت شرح کنز میان دو سجده ترتیب نگاه داشتن
واجب و در باقی فرایض فرض است و بر روایت شرح وقایه
ترتیب میان دو سجده و باقی فرضها نیز واجب است پس
… در ظهر و عصر آهسته خواندن بعضی گمان و دیگر از واجبات
نماز در نماز پیشین و نماز دیگر پست خواندن است بر امام
شد و هم واجب بر آن شخص که باشد او امام جهر در جمعه
و عید و در خفتن و صبح و شام در همه رکعت و وتر و در تراویح
است چنان این روایت در کتب معتقد کرده نگاه و دیگر از
واجبات نماز بلند خواندن است امام را در چند نماز که شمرده
میشود یکی بلند خواندن است در نماز جمعه و دو عید و خفتن
و بامداد و شام و در همه رکعت ها و وتر و تراویح نیز این
روایت را در کتب متفق آورده که درین نمازها بلند
میباید خواند و در نمازها که یکه خود شبیه کرد نیز در امام
قراءت را بیست باید خواند و بقول امام ابو یوسف و امام
محمد بلند و معلوم نشد که بلند خواندن واجب است یا مستحب
پس قنوت در وتر باشد قعده اول در پس تشهد خواندن
لفظ سلام … از واجبات نماز و نماز قعده
خواندن است در نماز وتر و یک قعده اول است و دیگر …
خواندن در هر دو قعده و از نماز بلفظ سلام بیرون آمدن است

واجب است اگرچه بقول صحیح بیرون آمدن از نماز فرض
است چنانکه گذشت در فرایض نماز دیگر تعدیل ارکانست
اداء ارکان بتمام و دیگر از واجبات تعدیل ارکان است چنانکه
در فرایض نماز گذشت که بقول امام اعظم و امام محمد رحمهما الله
سنت است و بقول امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است
سجده سهو و تلاوت بهفده گفتیم تمام و دیگر از واجبات
نماز سجده سهو است و سجده سهو بیکی از سه چیز لازم میشود
بترک واجبی تاخیر واجبی تاخیر فرض و گفته اند که حال
همه باین باز میگردد که ترک واجب زیرا که هر یک ازینها
واجبیست که واقع نشود و دیگر از واجبات نماز سجده
تلاوتست اگر در نماز آیت سجده خواند اگر بعد از آیت سجده
سه آیت یا بیشتر خواهد خواند او را میباید که از قیام فرود آید
و سجده کند و بلند برخیزد و باقی را تمام کند اگر در آخر سوره
است یا آخر سوره است اگر رکوع را نیت کند از سجود تلاوت
واقع میشود و الا سجود که از برای نماز میآرد بجای سجده
تلاوت می نشیند بر نیت تمام شد بهفده واجب
بود در تحفه گیدانی چهار دیگر زیاده ساخته است یکی آنکه
بلفظ تکبیر در نماز در آید اگر چه بلفظ سبحان الله و لا اله
الا الله و غیره بنماز مشغول شود در آمد بلفظ تکبیر در آمد در

حالات در ترک همه

نماز

در نماز بروایت فقه گیدانی واجب است و دیگر متابعت امام
کردن در هر جا که امام را دریابد اگرچه در سجود باشد و دیگر در عقب
امام قراءت نا کردن و دیگر نقل از واجب کردن به تاخیر خواه
بفرض بود این نقل خواه بواجب دیگر در بیان شرایط جمعه
در نماز جمعه شرط آمده دوازده ازین هست آن دانستنی
عقل و ادراک و تمیز یعنی شرایط جمعه دوازده است شش شرط وجوب
یعنی این شش که موجود شد نماز جمعه بر آن کس لازم شود و این شش
در ادای آنکس میباید و شش دیگر شرط ادا است یعنی چون
خواهد که ادا کنند این شش میباید شرط که باشد و این
شش شرط ایمه و انها بیرون از نماز گذارنده است شش بود
شرط وجوب و شش بود دیگر شرط ادا بس یکدیگر مرتب شود
کنون هر یک جدا اولش حریت دیگر اقامت یا ذکور صحت
تن آنکه پای لنگان در دیده نور یکی از شش شرط وجوب
حریت است یعنی آزاد در شرط است در نماز جمعه که بر بنده نیست
و دیگر اقامت یعنی مقیم بودن شرط است که بر مسافر نیست دیگر
ذکور یعنی مرد بودن شرط است که بر زن نیست صحت تن یعنی
تن درستی شرط است که بر بیمار نیست پا روان یعنی میباید که
بر جا مانده نباشد در دیده نور یعنی کور نباشد بعد ازین چشم
این شش که درین بیت مذکور است شرایط وجوب شوند که

شش شرط ادا سلطان مصر وقت و اذن یکی از شش شرط ادا
سلطان است یا قایم مقام سلطان و این امر است باتفاق
و دیگر مصر است یعنی شهر میباید و در مصر اختلاف بسیار است
و از ان قولها عمل بدو قول است امیر و قاضی باشد که حکمها
و حدهای شرعی روا رانند قول دیگر آنکه در مسجد بزرگ تر ازینجا
که نماز میکنند اربند گنجایش نبود مردم را و این اصح الاقوال است
و دیگر شرط وقت است وقت نماز جمعه وقت پیشین است
اذن عام خطبه و دیگر جماعت که شد ازان و دیگر شرط
اذن عام است و اذن عام آنست هیچ کس را از در آمدن
الیها که نماز جمعه منع نکنند که اگر حاکم در شهر را یا ارک را
یا در مسجد را ببندد قوم و با خصوصان خود نماز گذارد روا
نباشد چون اذن عام فوت شد و دیگر شرط خطبه است
و مقدار خطبه نزد امام اعظم آن مقدار است که ذکر
گویند و دلیل برین آیت است قوله تعالی فاسعوا الی ذکر الله
و دیگر امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه در وقت
خطبه رفت خود بر سر منبر برآمد و گفت الحمد لله و خطبه
نه لیه بود و دیگر هیچ یاد شی نیامد فرود آمد و نماز جمعه
نماز گذارد و هیچ کس از صحابه انکار نکرد پس ذکر طویل شرط
نباشد صاحبین ذکر طویل را شرط کرده اند و اتفق

دوم مقدار

آن مقدار نشنید است و دیگر شرط جماعت است نزد امام اعظم
ورای از امام سه کس شرط است و بقول صاحبین دو کس
و بقول امام شافعی چهل کس تمام شد و ازده شرط جمعه و در
یکی بیت نیز جمع کرده اند و آن بیت اینست جشم و یا وی
درستی مرد و آزاد و مقیم مصر سلطان و جماعت و وقت و خطبه
اذن عام در بیان مفسدات نماز گفتم فصل مفسدات نماز بنیه
و از ان ممکن احتراز یکی شد سخن گفتن از مفسدات یکی از
مفسدات نماز سخن گفتن است که از جنس سخن آدمیان باشد کم
اگر کرباشد مفسد است بکوید و ترک فرض صلوة و دیگر از مفسدات
ترک فرض کردن است از در دو مصیبت بکا هی بکند و دیگر از
مفسدات نماز زود رو که داشته باشد نماز گذارنده و یا تصحیح
رسیده باشد و سیر ابکر بید دریتها با آواز و اگر بسیب که آید در
جشم رود و با که نیست تنحنح بلا عذر از مفسدات و دیگر از مفسدات
نماز تنحنح بی عذر است که اگر بلغم بلوغ حلقش اگر عذر باشد تنحنح
کند باکی نیست عذر است عمل کثیر است و وضو و ذکر و دیگر
از مفسدات نماز عمل کثیر است یعنی عملیکه بسیار شود و در نماز
عمل کثیر چند قول است یکی آن است که بدو دست کار کند یا یک
کار کند که در بیرون نماز بدو دست میکنند و قول دیگر
آنست که در نماز عملی کند که اگر کسی از دور ببیند گمان کند

و [?] در نماز نیست که اگر وی در نماز بود چنین نمیکرد و اگر
بیننده را شک شود کفر نیست و قول دیگر آنست که نمازگذا
رنده خود کفر نشمارد و دیگر از مفسدات نماز خوردن و آشامیدن
عمدا تا وقتی چنان که مصلی کند و دیگر از مفسدات نماز آه کشیدن
است و اگر بسوی آن از جهت یاد کردن بهشت است و دوزخ
ذکر و اگر امر و نهی است بقول او رسیده و دیگر از مفسدات نماز امر و نهی
است بقول یعنی بگوید چنین و چنین مکن که اگر باشد رست باشد
مفسد نیست جواب از لفاظی بود از این ذکر و دیگر از مفسدات نماز
جواب عطسه است مثل آنکه بگوید یرحمک الله و دیگر خنده شدن را
سلام و جواب بدان این همه بی بیان الجواب و دیگر از مفسدات
نماز خنده است که خود بشنود که اگر دیگری بشنود وضو نیز باطل
میشود و چنانکه در نواقض وضو گذشت و دیگر از مفسدات نماز
سلام است و جواب سلام بدانکه اگر در نماز کسی را سلام کند خواه
خواه بقصد و خواه بسهو مفسد است و وقتیکه خواهد نماز گذا
رنده سلام کند بر غیر خود بسهو پس گفت السلام یاد شد آمد
و خاموش شد نماز فاسد شد و اگر سلام کرد در نماز نه غیر بلکه از در بیان سلام
برای نماز اگر بقصد است مفسد است و اگر بسهو است مفسد نیست
در قاضی خان آورده است امام وقتیکه بگوید السلام بگفت
از گفتن علیکم اقتدا اگر بود آن نماز درست نیست اقتدا را

از برای آنکه گفتن آنکه السلام کلام تام است نمی بینیکه نماز گذا
رنده وقتیکه خواهد سلام کند بر غیر خود و لیکن گفت السلام یاد
آمد که در نماز است خاموش شد بعد از آن بیرون آیند از نماز
پس معلوم شد ازین روایت سلام بر غیر مطلقا مفسد است
طلب کردن از رزاق ذو الجلال در آنچه نباشد از آن غیر حق جل
و دیگر از مفسدات نماز از حق سبحانه و تعالی چیز را طلب کنند که
آن چیز را از خلق طلب توان کرد مثل آنکه اللهم ملکنی اللهم
زوجنی یعنی بفرما خدایا مرا ملک بخش یا خدایا مرا زن بخش زیرا که
این چیزها را از خلق طلبیدن روا است بود فتح کردن بر امام
و دیگر از مفسدات نماز فتح کردن بود بغیر امام خود یعنی غیر از
امام کسی دیگر قرآن خواند غلط کند او نمازی او را باز گوید نماز
فاسد میشود و اگر امام خود را باز گوید نماز فاسد نمیشود
هر چند که امام ما یجوز به الصلوة خوانده است و هر چند که
بآیت دیگر نقل کرده است صحیح آنست و این روایت در
و در شرح کنز و محیط و تهذیب است قرائت از مصحف از ان
ار امام دیگر از مفسدات نماز خواندن از مصحف است نزد امام
اعظم از برای آنکه از مصحف طلب کرده و خواند عمل کثیر خواهد شد
و اگر مصحف پیش دارد حکم آن داخل که از غیر قرآن یاد میکرد
و از غیر قرآن یاد گرفتن و خواندن قرآن را فاسد میکردند

خطای قرائت ذکرانجا است که تغییر معنیش باشد بدانکه و دیگر
خطاء قرائت که تغییر معنی شود و اگر تغییر معنی نشود فاسد نشود
ما یوه درست ذکر مختلف میان امامان اهل سلف فساد
بعض
نماز نرسد هست بیشتر بکوشش و مشوق فی از دین خویش
ما یود در مفسدة ازین بیشتر است و خلاف علمی البیانات در
مفسده است پس

ایمان عبارة از تصدیق قلبی است بآنچه از دین بطریق
ضرورت و تواتر بما رسیده است و اقرار لسانی نیز رکن
ایمان است گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت
این تصدیق تبری است از کفر و بیزاری از کافری و از آنچه
در کافری است از خصائص و لوازم آن همچون بستن
زنار و مثل آن اگر عیاذاً بالله سبحانه با وجود ادعای
این تصدیق تبری از کفر نماید مصدق دین
نیست که بداغ ارتداد متسم است و فی الحقیقة حکم
او حکم منافق است لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء پس
در تحقق ایمان از تبری کفر چاره نبود و ادنای آن
تبری قلبی است و اعلای آن تبری قلبی و قالبی تبری
عبارة از دشمنی است با دشمنان حق جل و علا آن
دشمنی خواه بقلب بود اگر خوفی از ضرر ایشان
داشته باشد خواه بقلب و قالب هر دو در وقت عدم
آن خوف کریمه یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین
و اغلظ علیهم مؤید این معنی است چه محبت خدای
عز و جل و محبت رسول او علیه و علی آله الصلوة و السلام بی
دشمنی دشمنان ایشان صورت نه بندد و شعر تولا بی تبری
نیست ممکن اینجا صادق است من مکتوبات امام ربانی

بعمد قید عمد کرده شد زیرا که اگر بسهو واقع شود یکی ازینها
روزه باطل نشود و لمس یا تقبیل باشد شرط انزال منی
یا بعمد آورد زن را و یا حقنه کند و یا لمس کند یعنی از بدن خود
عضو را ببدن زن رساند و یا تقبیل کند یعنی بوسه دهد
درین هر دو فرود آمدن منی شرط است اگر روزه بشکند
و یا بعمد قی کند یا حقنه کند یا که در گوش چیزی ریزد از بهر دوا
چون رود یا اندرون پس کردن روا یعنی اگر گوش چیزی
از بهر دوا چکیدن ریزد چون اندرون رود روزه بشکند
یا بعمد هر چه رفت از هر چه باشد در درون یا گمان رفتی
در یعنی جمله بقیه روزه بر قول بعض از عمر که غیر گوش
و یعنی باشد جز در راه اول رود نیز روزه بشکند
یعنی صورت ابواب که گفته شد عمدا و اشامی تا اینجا
جمله شکننده روزه اند در بیان کفارت روزه هر
خورد عمدا گمان بهشت از غذا یا که اکلست بهشت از زن
یعنی هیچ از هر که بیان کنند که هر چه صورتها صورتها کفارت
نیست روزه قضا صورتها که قامت نیست هر چه خورد
یعنی شود و بد اشود بیوی که وطی قوی باشد به گمان در
یکی ازین هر دو حدا است ایشان روزه رمضان کرد شود جمع کند
بهر چه باشد تو واجب اند یکی تعلیق جمعی میان بنهج

مصطفی

مصطفی واجب است کفارت آن با قضا یا که جماع کند در
پیش یا در پس اگر ازینها که مذکور شد در روز رمضان
واقع شود کفارت میباید داد و قضای آن روزه بدو
داشت پس بدین کفارت از پی خود یکیست بنده آزاد کردن
بیشکیست که بنده بنده دو ماه روزه دار متصل شرط است
اگر بعد رکن بکر نباشد مر ترا قدرت بدان شصت مسکین
طعام میده روان یعنی آن کس که بقصد خود یک معطر روزه
یا آشامید یا جماع کرد میباید که آن روز را قضا کند و کفارت
بده از بهر گناه کاریکه روزه را نیز کرده بعد از ینجه
یکی چیز بترتیب اول بنده است اگر استطاعت داشته باشد
بنده چه مؤمن باشد چه کافر چه مرد یا چه زن چه کودک
چه بزرگ اما کور و شل و دو دست و دو پای بریده واقع نشود
اعور یعنی چشم و یک دست و یک پای بریده اختلاف یعنی
جب و راست روا باشد اگر هر دو از یکی طرف بریده
شده باشد روا نباشد و دوم از کفارت دو ماه پیاپی
که ماه رمضان و دو عید و روزهای تشریق نباشد
روزه دار اگر استطاعت و قدرت آزاد کردن بنده نداشته
باشد و متصل میباید که اگر یکی روز را خورد و بدل را
میباید داشت مگر طوری نیز که عذر بیماری بود

بر طرفه شود ... را امیدارند و سیوم از کفارات شصت
مسکین را طعام دادن اگر خام دهد از جو و خرما یک
صاع بود و از گندم نیم صاع و هر صاع چهار من شرعیست
چنانکه در صدقهٔ فطر مذکور است اگر صبح دهد شام و نهار
میباید داد و اگر نان گندم دهد احتیاج نان خورش
نیست اگر نان جو دهد نان خورش میباید داد و
قیمت دهد هم رواست بنده را بعد از روزه دو ماه شصت
کفارت مرافع نشود و اگر خواجه اش برده آزاد کند
یا طعام دهد روا نباشد بر روایت هدایه که خوردن
چیزی از غذا یا دوا نیست کفارت است و لازم باشد قضا
لیکن اگر غیر از غذا و غیر از دوا چیزی خورده شد مثل
سنگ و ... و مانند آن در والوجیز الیهما کفارت نیست
بعد قضا نیست

ختم کتاب

کز پی احکام شرع ... پس یقین کرد از اتباع رسول
و ... فرض عین دین
... در شهر ... صد ... جهاد
... نماز ... صحیح
... کفته شد

کفته شد تا ماند از دریا ملک ز بهره ها یابند از وی روزگار
کر شده ... توار بار ... کز ... همچنین ... کر ... پیکر
جمله ... از سر صدق و صفا خواه آمرزش ... او
زانکه او را همیت بسیار کشاده کرده ... یک ... بیال ... خوب
هیچ ... نیست او ... پناه خالق کون و مکان
طالب عفو است از رب مجید کر ... از وی ... و ...
یا رب از ... تو خطاها در کذر ... عطا بخش کریم کرد کار
چونکه ... در بهشت ... تشریف ...
بعد ازین کویم دعا ... جمله ... اهل ...
یا رب ... بنده ... آخر ... دوزخ ...
... رحمت ... دوزخ ... رسد ...
روز محشر بر سر خوان کرم ... بنشان ...
رؤیت ... اعطا ... جای ایشان در بهشت جاودان
آنکه او را خلق کرد از نهان ... مخصوص اند از اهل
رحمة للعالمین کردیش نام ... تحیات و ... سلام
باز بر اولاد بر اصحاب او ... بر دل ... بر ... اصحاب او
بر جهار ... جمع تابعین ... هر کسی کو کفت ... بر ...
تمام شد کتاب نسخهٔ جواهر الاسلام مصنف ... شرح ...
العلامة المحقق المدقق الفقهاء ...

نسخهٔ جواهر الاسلام

وشفیع المذنبین اعنی السید الشریف الحسیب النسیب خلیل الله
ابن سید محمود الحسینی عفی الله له ولوالدیه ولاستاذیه
ولمن نظر وسعی فی تصحیحه ولمن دعی الکاتب بالخیر اللهم اغفر
ولوالدیه ولاستاذیه ولجمیع المؤمنین والمؤمنات
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی ید
عبد الضعیف والمذنب راجی
محمد ... ملا ... بن ملا
ابراهیم ... ابن ...
عفی عنهما
... دو چیز ... دارم
... بنده ...